



اعلامیه مشترک

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هسته اقلیت

بمناسبت

اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

۳

شکست سیاستهای اقتصادی رژیم

پس از گذشت نزدیک به دو سال از برقراری آتش بس در جبهه های جنگ نولتهای ایران و عراق و تمام اقدامات دیپلماتیک، مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم، مداخله برخی از دولت ها بعنوان واسطه ای برای نزدیکتر نمودن مواضع طرفین درگیر بیکدیگر و سرانجام تلاش سازمانهای بین المللی برای اجرای مفاد قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، نه فقط هنوز هیچ توافقی میان دولت های ایران و عراق برای انعقاد قرارداد صلح و پایان بخشیدن به وضعیت جنگ و نه صلح حداقل برای یک دوره معین بدست نیامده بلکه بسیاری از اقدامات اولیه نیز صورت نگرفته، از جمله دهها هزار اسیر و معلول که در جنگال دودولت گرفتارند، آزاننده اند، علاوه بر این مسئله بسیج نیروی نظامی کماکان بقوت خود باقیست تلاش دیوانه وار برای مجهز کردن ارتش های دو کشور به سلاحهای پیشرفته تر و مخرب تر و خریدهای کلان تسلیحاتی همچنان ادامه دارد و گذشته از همه این مسائل خود مسئله مذاکرات نیز مدتیست که به بن بست کشیده شده و تلاشهای سازمان ملل نیز بی نتیجه مانده است. اینکه چرا طی این مدت

۲

گرچه گذشت تنها چند ماه از عمر کابینه رفسنجانی به عقب مانده ترین اقشار جامعه نیز نشان داد که معجزه ای در کار نخواهد بود و جمهوری اسلامی را چشم اندازی جز تداوم و تشدید بحران همه جانبه اقتصادی متصور نیست؛ با اینهمه سران جمهوری اسلامی بطرز مضحکی به هیاهو پیرامون "موفقیت" های دولت رفسنجانی ادامه میدهند و همچنان در تلاشند تا خود و جیره - خواران رژیم را متقاعد سازند که "همه چیز نشان دهنده امید است" و مقدمات اجرای برنامه

۹

باروی کار آمدن دولت رفسنجانی، سران رژیم با جا رو جنجال چنین وانمود کردند که گویا معجزه ای در شرف وقوع است و از این پس در سایه سیاستهای این دولت، "فرهنگ تولید" جای "سنن دلالی و واسطه گری" را خواهد گرفت بجای تورم افسار گسیخته و رکود فزاینده تولید شاهد رونق اقتصادی و رشد تولیدات داخلی خواهیم بود و در یک کلام اقتصاد منقرض جمهوری اسلامی و به همراه آن کلیت نظام پیوسیده موجود بدست "دولت کار" از سقوط کامل نجات خواهد یافت!

اخراج، پاسخ رژیم به خواست مسکن

نیروی کار و صاحب ارزش اضافی افزون تر تعرض مداوم به حداقل امکانات معیشتی و زیستی اردوی کار را هدف خود قرار داده اند، همواره در قبال طرح هر نوع خواست و حرکت کارگران و دیگر زحمتکشان به ابزار سرکوب و فریب توسل جسته تا کارگران و زحمتکشان را در تنگنای امرار معاش و امکانات زیستی قرار دهند. به عبارت دیگر رژیم که بار بار صلی بحران اقتصادی و تورم افسار گسیخته را بردوش توده ها قرار داده است، در مقابل هر اعتراضی که از جانب توده ها برای

۸

تداوم بحران اقتصادی و تورم افسار گسیخته که طی سالهای گذشته بر اثر اعمال سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی مدام تشدید شده، هر روز بیش از پیش فشار بیشتری را به طبقه کارگر و زحمتکشان و دیگر اقشار جامعه وارد میکند. اردوی کار در مقابل این وضعیت طاقت فرسا و بخاطر دفاع از حقوق اساسی و تامین معیشت خویش و تحقق بخشیدن به خواستهای خود، طی این دوران به اشکال مختلف به مبارزه برخاسته، اما در مقابل، سرمایه داران و دولت نماینده آنها که برای تامین سود بیشتر و غارت هر چه گسترده تر

خلاف جریان

۵

یادداشت های سیاسی

☆ آزادی گروگانها، گامی دیگر

در راه بهبود مناسبات با سرکرده امپریالیستها

☆ تروریسم جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم

۱۶

☆ حزب توده در مسیر خیانتی دیگر

۷

از میان
نشریات

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

چشم انداز مذاکرات مستقیم

شکست سیاستهای اقتصادی رژیم

شکست تلاشهای دولت رفسنجانی در مهار و جذب نقدینگی این شرکتها و بنیادهای سرانجام بدانجا کشید که کارشناسان اقتصادی رژیم بجای "برخورد قاطع با این پدیده"، راه چاره را در رقابت با آن یافتند و برای جذب نقدینگی بخش خصوصی به "تجدید تولد" بورس اوراق بهادار روی آوردند. عادللی رئیس کل بانک مرکزی در همین رابطه میگوید: "بسیاری از مردم که پول-هایشان را از شرکتهای مضاربه ای خارج کرده اند می توانند در بورس سرمایه گذاری کنند و بورس رقیب مناسبی در شرایط کنونی برای این شرکتهاست." با اینحال برخلاف پیش بینی های مسئولین امر، ارقام منتشره در روزنامه های رژیم در باب فعالیتهای بورس حاکی از آنستکه این سیاست نیز اساسا ناموفق مانده است و علت آن را باید همچنان در نرخ فوق العاده بالای سود در تجارت و دلالی جستجو کرد. از سوی دیگر اظهارات عادللی بخودی خود نشان میدهد که احیای بورس اوراق بهادار نه علامت بهبودی اوضاع اقتصادی رژیم، که نشانه بن بست سیاستهای دولت رفسنجانی در امر مهار و جذب نقدینگی بخش خصوصی است. از ادعاهای توخالی رفسنجانی و وعده های دروغین او چنین نتیجه گیری میشود که امیدواری سران جمهوری اسلامی به آینده رژیم، سرابی بیش نیست. وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی وخیم تر از گذشته و پایه های رژیم لرزان تر از همیشه است. تلاشهای بی سابقه سران حکومت برای گسترش مناسبات با امپریالیستها و دست کمکی که به سوی بانکهای امپریالیستی دراز کرده اند خود گویای این واقعیت است.

* از پیام نامه ای به فرماندهان و مسئولان لشگری و کشوری



واقعیت هم این است که اهمیت سیاسی این مسئله برای رژیم عراق کمتر از ادعاهای ارضی آن نیست. این رژیم حتی حاضر است کسبه امتیازاتی در زمینه های دیگر به جمهوری اسلامی بدهد، اما در عرصه سیاسی نیز برنده شود. مسئله از بعد سیاسی صرفا به این خلاصه نمی شود که سران جمهوری اسلامی باید با کسی به مذاکره بنشینند و با توافق نامه صلح را امضاء کنند که زمانی به چیزی کمتر از سرنگونی اورضایت نمی دادند و او را "دشمن اسلام" و "عامل آمریکائی" میدانستند و این خود ضربه ای بر نفوذ جمهوری اسلامی در میان پان اسلامیستهای منطقه است، بلکه از آن مهم تر تقویت موقعیت رژیم عراق در خاور میانه و بطور خاص در میان کشورهای عربی منطقه است. زمانی که صدام قرارداد الجزایر را با رژیم شاه امضاء کرد، کشورهای عرب منطقه صدام را مورد حمله قرار دادند و انعقاد قرارداد را خیانت به "آرمان عربی" خواندند. اکنون تمام تلاش صدام حسین این است که همان اجلاس از نسو تشکیل شود، با این تفاوت که به جای شاه، رفسنجانی و طرف پیروز در جنگ نیز عراق باشد. از این جهت باید گفت که پذیرش آن از سوی جمهوری اسلامی، شکستی دیگر اما در عرصه سیاسی است. آیا جمهوری اسلامی اکنون نیز در وضعیتی هست که این شکست را نپذیرد؟ پاسخ منفی است. جمهوری اسلامی طی دوران پس از آتش-بس مداوما تلاش نمود که از این امر پفره رود، اما راه دیگری در پیش ندارد. در مدت هشت سال ادامه جنگ قدرت نظامی خود را آزمود و اکنون نیز آگاه است که توازن نظامی موجود را در کوتاه مدت نمی توان بر هم زد. از این گذشته یکی از عوامل مهمی که رژیم را وادار به پذیرش آتش بس نمود و خامت اوضاع اقتصادی و سیاسی و رشد ناراضی توده ای بود که در شرایط نه جنگ و نه صلح این وضعیت مدام وخیم تر شده است. لذا با توجه به مجموعه شرایط داخلی و بین المللی اکنون در تلاش است که به هر قیمت مسئله را فیصله بخشد تا شاید بتواند خود را از مخمسه بحران داخلی نجات دهد. از همین زاویه نیز باید چگونگی واکنش رژیم را در قبال پیشنهادات اخیر صدام مورد ارزیابی قرار داد.

جمهوری اسلامی شکست نظامی درجه های جنگ و آتش بس را پذیرا شد تا اینکه حساب خود را با مردم ایران تسویه کند و این حقیقت را در کشتار زندانیان سیاسی و سرکوب اعتراضات مردم نشان داد. اکنون نیز آماده است در عرصه سیاسی نیز در برابر رژیم عراق شکست را بپذیرد و به توافق برسد تا اینکه تماما با مسئله بحران داخلی و رشد روزافزون ناراضی توده ای درگیر شود.

برغم دیدهی بودن این حقیقت که دولت های ایران و عراق به علل اقتصادی و سیاسی و نیز مجموعه اوضاع جهانی و سیاستهای بین المللی، لااقل در وضعیت کنونی قادر به از سر گرفتن جنگ نیستند، پیشرفت چندانی در اجرای قطعنامه شورای امنیت صورت نگرفت و حتی مذاکرات نیز به بن بست رسید؛ اصلی ترین دلیل آن را باید در ماهیت ارتجاعی هر دو دولت و همان اهداف و مقاصد تجار و کارخانه، توسعه طلبانه و جاه طلبانه ای جستجو کرد که هشت سال جنگ و ویرانی را به توده های مردم دو کشور ایران و عراق تحمیل نمود و پس از آتش بس نیز هر یک از این دولت ها تلاش نموده اند تا کتیبه ای را اتخاذ نمایند که به همان اهداف جامعه عمل پوشند.

بر این مینا در حالیکه رژیم عراق با پیروزیهای نظامی خود در اواخر جنگ، جمهوری اسلامی را به پذیرش آتش بس ناگزیر نمود و در دوران پس از آتش بس از تمام شیوه های ممکن استفاده نموده تا جمهوری اسلامی را وادار به پذیرش ادعاهای ارضی و سیاسی خود بنماید، جمهوری اسلامی نیز در تمام این مدت در پی یافتن شرایطی بسوده است تا اوضاع را بنفع خود تغییر دهد. با اینهمه طی چند روز اخیر شواهدی بدست آمده است مبنی بر اینکه تحولاتی در شرف وقوع است تا به وضعیتی که تا کنون وجود داشته خاتمه بخشد و مرحله جدیدی را در حل و فصل مسائل بگشاید. چنین بنظر میرسد که طرفین فعلا به این نتیجه دست یافته اند که ادامه وضعیت فعلی یعنی حالت نه جنگ و نه صلح بنفع آنها نیست و با توجه به اینکه در کوتاه مدت قدرت از سرگیری مجدد جنگ را دارا نیستند، حتی اوضاع گذشته خود دست بردارند و با دادن یکرشته امتیازات متقابل به وضعیت کنونی خاتمه بخشند. در همین راستاست که اخیرا روزنامه های رژیم خبر ارسال نامه ای را از صدام حسین به سران جمهوری اسلامی منتشر ساختند که در شورای امنیت رژیم نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در همان حال شوروی نیز رسما اعلام نموده که آماده است تا برای حل اختلافات ایران و عراق تلاش کند. برغم اینکه محتوای نامه سرکرده رژیم عراق به سران جمهوری اسلامی هنوز علنی نشده و واکنش رسمی از سوی سران رژیم نسبت به آن نشان داده نشده است، اما همینکه واکنشی منفی در قبال آن صورت نگرفته، خود نحوه برخورد رژیم را در مرحله کنونی نشان میدهد، بویژه که بر طبق گزارش های تأیید نشده یکی از مفاد این نامه مسئله مذاکره مستقیم در سطح صدام و رفسنجانی است. یعنی مسئله ای که تا کنون مکررا از سوی سران رژیم عراق مطرح شده بود، اما سران جمهوری اسلامی پذیرش آنرا بشما به یک شکست سیاسی رد کرده بودند.



اعلامیه مشترک

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هسته اقلیت

بمناسبت

اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

کارگران مبارز!

اول ماه مه (یا زده اردیبهشت)، روز همبستگی بین المللی کارگران و روز تجلی عزم و اراده خللناپذیر این طبقه، که در راستای برانداختن نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه کمونیستی است، رابه طبقه کارگر جهانی تبریک می گوئیم! در این روز میلیونها کارگردرسرا سرجهمان با برپائی تظاهرات و راهپیمائی، بر همبستگی و برادری خدشهناپذیر خود تاکید می ورزند و بامتوقف نمودن چرخهای تولید، آرمان مشترک خویش، رهائی از یوغ سرمایه را جشن میگیرند. مارش عظیم و سراسری پرولتاریا در اول ماه مه، جلوه ای از قدرت و بالندگی طبقه کارگر جهانی است که تاریخ رسالت دگرگونیهای عظیم دوران کنونی، رسالت انهدام نظام طبقاتی سرمایه داری و استقرار یک جامعه بدون استثمار و طبقات را بردوش وی نهاده است. اول ماه مه، جلوه ای از نبرد طبقاتی و دوران ساز پرولتاریا است، نبردی سخت و سهمگین که برغم همه افت و خیزهایش، در مقیاسی به وسعت سراسر گیتی علیه بورژوازی بطور بلاوقفه در جریان است و تا امحاء قطعی استثمار و طبقات که یک ضرورت تاریخی است، ادامه خواهد یافت. طبقه کارگر ایران نیز بمثابه گردانی از ارتش عظیم بین المللی کار همدوش کارگران سراسر جهان در جهت تحقق انقلاب اجتماعی پرولتاریائی و ایجاد جامعه ای بدون ستم و استثمار ربه نبرد با بورژوازی ادامه میدهد. کارگران ایران در شرایطی به استقبال اول ماه مه میشتابند که نظام سرمایه داری و فوق ارتجاعی حاکم بر ایران عظیم ترین مصائب اجتماعی را برای کارگران و عموم زحمتکشان بیار آورده و طبقه کارگر ایران را در معرض شدیدترین و وحشیانه ترین ستم و استثمار ممکن قرار داده است. بحران عمیق اقتصادی نظام سرمایه داری حاکم که متجاوز از یک دهه با حدت و شدت ادامه یافته و پیوسته ژرف تر و مزمن تر شده است، شرایط مادی زندگی کارگران را بنحو غیر قابل تصویری دشوار نموده است. روند بیکار سازی کارگران بلاوقفه ادامه یافته و تشدید گشته است. در اثر بحران موجود و سیاستهای ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی، بخش عظیمی از کارگران از کار اخراج شده و به خیل عظیم بیکاران پیوسته اند. هم اکنون صغوف ارتش نخبیره کار به رقمی حدود ۶ میلیون نفر افزایش یافته است. این تعداد کثیر بیکاران، که بخش عمده آنها کارگران تشکیل میدهند، از تامين حداقل معیشت محروم اند، در چنگال فقر و تنگدستی گرفتارند و زندگی سخت و دشواری را می گذرانند. علاوه بر کارگران بیکار، کارگران شاغل نیز در شرایط بسیار دشواری بسر میبرند. قدرت خرید کارگران مداوما مورد یورش سرمایه داران قرار گرفته و بطرز فاجعه انگیزی تنزل یافته است. در اثر افزایش مداوم و سرسام آور قیمت کالاها، دستمزد واقعی کارگران دائما کاهش یافته است. بطوریکه امروز اکثر کارگران شاغل نیز قادر به تامين حداقل مایحتاج زندگی خود نمی باشند و برای تامين نان بخور و نمیر اجبارا به شغل دوم روی آورده اند. شرایط ایمنی و بهداشتی محیط کار نیز ربه وخامت بیشتری نهاده است. سرمایه داران و دولت حامی آنها با انگیزه کسب سود بیشتر و برای اینکه کالاها را با هزینه کمتری تولید کنند و از این طریق بر نرخ سود خود بیا فزایند، همواره از تامين بهداشت و ایمنی محیط کار طفره می روند. هزاران کارگری که هر ساله در حین کار دچار سانحه میشوند، مصدوم و معلول میگردند و یا جان خود را از دست داده و قربانی مطامع سرمایه داران میگردند، آشکارا مبین وضعیت بسیار اسف بار شرایط ایمنی و بهداشتی محیط کار کارگران ایران است. در واقع سرمایه داران به بهای جان و زندگی کارگران بر سرمایه خود افزوده و از تامين ایمنی محیط کار خودداری می ورزند.

رژیم جمهوری اسلامی، که یک لحظه از حراست منافع سرمایه داران و ملاکین غفلت نورزیده است، نه تنها وخیم ترین شرایط اقتصادی را به عموم کارگران ایران تحمیل نموده و آنان را به وحشیانه ترین شکل ممکن استثمار میکند و از همه گونه وسیله ای جهت افزایش نرخ سود و استثمار بهره می جوید و نه تنها با پرداخت مزدی بسیار ناچیز آنها را به گرسنگی و تهیدستی و حشمتاکی سوق داده و میدهد، بلکه شدیدترین اختناق سیاسی را نیز به کارگران و عموم توده های مردم ایران تحمیل نموده و ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک آنها را سلب نموده است. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی و عمیقاً ضد دمکراتیک است، با توسل به هارترین شیوه های سرکوب، کارگران ایران را از آزادیهای سیاسی، آزادی عقیده و بیان، آزادی تجمع و تشکل های مستقل، آزادی اعتصاب و غیره محروم ساخته است. روشن است که کارگران ایران نمیتوانند به اهداف تاریخی و طبقاتی خویش جامعه عمل بپوشانند، مگر آنکه این آزادیها را بدست آورده و خود را به مثابه یک طبقه متشکل سازند. از سوی دیگر، یازده سال حاکمیت سیاهترین و لجام گسیخته ترین سرکوب و اختناق در ایران مکررا این حقیقت را به اثبات رسانده است که موجودیت نظام جمهوری اسلامی با هر گونه دمکراسی و آزادیهای سیاسی از بیخ و بن در تضاد است. از اینرو کارگران ایران وظیفه مقدم و بلادرنگ خویش را تامين این آزادیها، یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت انقلابی و دمکراتیک قرار داده اند. طبقه کارگر ایران نه فقط برضد طبقه سرمایه داران و انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه کمونیستی مبارزه می کند، بلکه همچنین در مبارزه برای کسب آزادیهای سیاسی و دمکراسی در پیشاپیش توده ها حرکت می کند. طبقه کارگر، که پیگیری ترین و استوارترین مبارز راه دمکراسی و آزادی است، در اتحاد با اقشار و نیروهای انقلابی - دمکراتیک، که خواستار یک رژیم دمکراتیک به شیوه ای انقلابی در ایران هستند، قادر خواهد بود این وظیفه مبرم را به فرجام پیروزمندش برساند. امروز در شرایطی که رشدنا رضایتی توده مردم به درجه ای رسیده است که به مبارزه مستقیم و آشکار علیه رژیم بر خاسته اند و جنبش توده ای مداوما تعمیق می یابد، این نقش و وظیفه طبقه کارگر برای رهبری جنبش بمنظور سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم

و برقراری یک حکومت حقیقتاً دمکراتیک از اهمیت و میرمیت ویژه‌ای برخوردار است. از طرف دیگر اوضاع وخامت بار و بحرانی رژیم حاکم بر ایران و ماهیت بغایت ارتجاعی و ضددمکراتیک آن سبب گشته است تا عموم جریان‌های بورژوازی و اپورتونیست - رفرمیست و سوسیال‌دمکراسی نیز سنگ دفاع از آزادی و دمکراسی را به سینه بزنند. بورژوازی اپوزیسیون ایران، که همواره در شرایط گسترش جنبش توده‌ای نقش مخرب خویش را ایفا نموده و جنبش انقلابی را به انحراف کشانده است، اکنون نیز با وعده جمهوری پارلمانی به میدان آمده است. بورژوازی اپوزیسیون (اعم از سلطنت طلب و جمهوری خواه) که بنا به ماهیت ضدانقلابی و خصلت ارتجاعی اش اساساً ضد آزادی و دمکراسی است، همزیان با طیف اپورتونیست - رفرمیست و سوسیال‌دمکراتها پرچم دمکراسی بورژوازی را برافراشته‌اند و با شعار آزادیخواهی برآنند که انقلاب ایران را از مسیر اصلی به کجراه بکشانند. آشکار است که طبقه کارگر ایران نمی‌تواند و نایستی به یک دمکراسی فریبکارانه و سرودم بریده تن دهد. این اما بمعنای نفی استفاده از هرگونه آزادی‌های سیاسی تحت حاکمیت بورژوازی - که در واقع نتیجه مبارزات کارگران است - نمی‌باشد. طبقه کارگر ایران، که برای یک دمکراسی حقیقی مبارزه میکند، بدیل خود را دمکراسی توده‌ای قرار داده است. اگر دمکراسی پارلمانی، دمکراسی برای اقلیتی محدود از ستمگران و استثمارگران - یعنی برای طبقه سرمایه دار - است، در دمکراسی توده‌ای، دمکراسی برای کارگران و دهقانان و وسیع‌ترین بخش توده‌های زحمتکش شهری است. در دمکراسی توده‌ای، توده‌های مسلح از طریق شوراها خود اعمال حاکمیت می‌کنند و حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده‌ها جایگزین بوروکراسی، ارتش، پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه‌ای جدا از مردم خواهد شد، دمکراسی به معنای واقعی کلمه برقرار میگردد و آزادیهای سیاسی نیز به کاملترین، گسترده‌ترین و پیگیری‌ترین شکل آن برقرار می‌شود. در دمکراسی توده‌ای برخلاف جمهوری پارلمانی که در آن آزادیهای سیاسی بشکل صوری وجود دارد و در اساس طبقات ثروتمند از آزادیهای سیاسی بهره‌مند می‌شوند، به اعلام صوری آزادیها اکتفا نمی‌شود بلکه همه شرایطی که لازم است تا توده مردم از این آزادیها برخوردار شوند نیز فراهم میگردد. بنا بر این طبقه کارگر ایران که پیگیری‌ترین مبارز راه آزادی و دمکراسی است، نه فقط ماسک دروغین دمکراسی پارلمانی را بکنار خواهد زد بلکه پایان یافتن نقش تاریخی پارلمان‌تاریسم را نیز نشان خواهد داد. طبقه کارگر ایران عموم توده‌های مردم را به زیر پرچم خود، به مبارزه برای برقراری حکومتی که بر بنیاد شوراها تشکیل شده و کنگره شوراها عالیترین ارگان حکومتی آن محسوب می‌شود، فرا خواهد خواند.

طبقه کارگر ایران همچون تمام کارگران سراسر جهان یک هدف اصلی را دنبال میکند و آن بر انداختن نظام طبقاتی و استثمارگرانه سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم است. در راستای وصول به این هدف است که کارگران ایران بایستی بیش از پیش آگاه و متشکل شوند. تشکل و آگاهی کارگران اما در گرو کسب آزادیهای سیاسی و دمکراسی است. کارگران ایران اول ماه مه را به عرصه مبارزه برای سرنگونی رژیم و تأمین دمکراسی و آزادی مبدل خواهند کرد. کارگران ایران این روز بزرگ و تاریخی را به اشکال مختلف جشن گرفته و همبستگی عمیق خویش را با پرولتاریای جهانی در مبارزه علیه سرمایه ابراز خواهند داشت. هرچند که پرولتاریای جهانی در لحظه تاریخی کنونی از یابست تحولات اخیر در کشورهای بلوک شرق و اتحاد شوروی لطمات سنگینی متحمل شده است و این تحولات اساساً عقب نشینی و شکست تاکتیکی طبقه کارگر محسوب می‌گردد، اما در عوض درس‌ها و تجارب زیادی از این تحولات نیز فرا گرفته است که آن را در نبردهای طبقاتی آتی بکار خواهد بست و بدن شک انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را به فرجام پیروزمندش خواهد رساند. هم اکنون بورژوازی جهانی و عوامل رنگارنگ آن نسبت به این تحولات ابراز شادمانی کرده و ندای شکست سوسیالیسم و بی اعتباری مارکسیسم - لنینیسم را سر داده‌اند تا نظام سرمایه داری را جاودانه قلمداد کنند. غافل از آنکه فرمان نابودی نظام ستمگرانه و استثمارگرانه توسط تاریخ صادر شده است. جبر تاریخ چنین حکم میکند که نظام استثمارگرانه سرمایه داری بایستی جای خود را به نظام کمونیستی یعنی نظام بدون طبقات و استثمار بدهد. مارکسیسم - لنینیسم نیز ضرورت و اجتناب ناپذیری گذار از سرمایه داری به کمونیسم را به روش علمی نشان داده است. مارکسیسم - لنینیسم راز جامعه سرمایه داری را بوسیله ارزش اضافی برملا ساخته و راه صحیح پایان دادن به تمام مصائب نظام سرمایه داری را نیز به طبقه کارگر نشان داده است.

مارکسیسم - لنینیسم را هنمای عمل طبقه کارگر است. بنا بر این پرولتاریای جهانی مصمم و استوار در راه بر انداختن تام و تمام نظام استثمارگرانه و استقرار جامعه کمونیستی به مبارزه بی‌امان خویش ادامه خواهد داد و در یکصد و چهارمین سالگشت اول ماه مه بر میثاقهای طبقاتی خود علیه سرمایه پای فشرده و همبستگی بین‌المللی خویش را با غرور به نمایش خواهد گذاشت.

زنده باد اول ماه مه، روز همبستگی بین‌المللی کارگران!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم!

هسته اقلیت

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

(اردیبهشت ماه ۱۳۶۹)

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگران سراسر جهان

خلاف جریان

"هر مسئله ای که تا حدی تا زگی داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیرمنتظره و پیش بینی نشده باشد، ولو فقط سرموئی و برای مدت کاملاً کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد، - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید. (۱)

تحولات اخیر در اوضاع جهانی که در پی تشدید بحران در کشورهای سوسیالیستی، احیاء سرمایه داری در کشورهای اروپای شرقی، و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم بوقوع پیوست و توازن قوای بین المللی را عاجلاً بنفع امپریالیسم برهم زد، تلاطماتی جدی را در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی در مقیاس جهانی پدید آورد و موج وسیعی از سردرگمی و اغتشاش، رویزیونیسم و ارتداد را به همراه آورد. هر چند ابعاد این پدیده بسی گسترده تر از آن چیزی است که تصورش میرفت با این وجود دوران انتظار نبود. چرا که اولاً پس از هر شکستی، گیریم شکستی تاکتیکی، بنا به شرایط و اوضاع و احوالی که در آن یک نبرد در جریان است، به درجات مختلف اغتشاش و سردرگمی در صفوف نیروهایی که با یک شکست روبرو شده اند گسترش می یابد و گروهی از عناصر متزلزل و مردد که در دوران پیشروی ها و پیروزی ها به صفوف این ارتش پیوسته بودند، فرار را برقرار ترجیح میدهند و پاره ای حتی خود را به دشمن تسلیم می کنند و به صفوف نیروهای آن می پیوندند. این امر بیش از آنکه در جنگ میان ارتش های دول متحارب صادق باشد، در جنگ طبقاتی صدق می کند. شکستهای اخیر پرولتاریا در عرصه جهانی، بویژه شکست پرولتاریا در نبرد علیه بورژوازی در کشورهای اروپای شرقی و تضعیف مواضع آن در برخی کشورهای دیگر، از هم پاشیدن اردوگاه سوسیالیسم که زمانی مظهر جهانی قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی پرولتاریا محسوب میشد، و پیروزیهایی که در این میان عاید بورژوازی گردید، نمی توانست منجر به یک اغتشاش و سردرگمی عظیم در جنبش کارگری و کمونیستی، موج وسیع ارتداد و پیوستن نیروهای متزلزل به صفوف ارتش دشمن نگردد.

ثانی - این خود مسئله ای تبیین شده است که هر چرخشی در مسیر رویدادها که اندکی غیرمنتظره باشد و هر چند " برای مدت کاملاً کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد - ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید. "

برای کسانی که به کهنه آموزش های مارکس، انگلس و لنین پی برده اند و نه اصولاً معنای تکامل دیا لکتیکی را فهمیده اند، آنچه که بویژه در تغییر و تحولات یکسال گذشته بوقوع پیوست، بصورت یکرشته حوادث بکلی نامنتظره جلوه می کند که گویا خلاف نظرات و پیش بینی های مارکس و لنین اند و مسیر تکامل را تغییر داده اند. گروهی با شک و تردید و گروهی دیگر صریح و آشکار عنوان می کنند که آیا این رشته حوادث بطلان نظرات مارکس و لنین را نشان نمیدهد؟ آیا پس از یک تجربه ۷۰ ساله هنوز میتوان به صحت و حقانیت مارکسیسم-لنینیسم و سوسیالیسم باور داشت؟ آیا هنوز میتوان گفت که طبقه کارگر رسالت عظیم دگرگونیهای عصر ما را بر عهده دارد و سوسیالیسم یک ضرورت قانونمند تاریخ است؟ و انبوهی از سئوالات دیگر. در این میان عده ای صریح و مستقیم ابطال مارکسیسم-لنینیسم را اعلام کرده اند و گروهی دیگر بشکلی غیرمستقیم و پوشیده یعنی با تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم.

به این سئوالات بعداً مفصلاً پاسخ داده خواهد شد. در اینجا فقط گذرا اشاره می کنیم که این تغییر در حوادث نه چندان غیرمنتظره بود و نه غیر قابل پیش بینی.

مارکسیست-لنینیستهای که به آموزش های مارکس و لنین پایبند بوده و لذا از یک خط مشی انقلابی پرولتری پیروی کرده اند، از سالها پیش، پیوسته برای این مسئله تاکید کرده بودند که با تجدید نظری که از

دوران خروشچف در مارکسیسم-لنینیسم صورت گرفت و انحرافات که در سیاستهای کشورهای سوسیالیستی وجود دارد، سوسیالیسم در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این کشورها تحریف شده و این انحرافات در حال گسترش اند. برای این اساس چنانچه با این انحرافات تسویه حساب نشود و تغییری در اوضاع صورت نگیرد از یکسور شد انحرافات سوسیال-دمکراتیک در عرصه ایدئولوژیک به یک خط یا جریان مستقل تحول خواهد یافت و احزاب حاکم به احزاب سوسیال-دمکرات تبدیل می شوند و از سوی دیگر تحریف سوسیالیسم منجر به تقویت روزافزون اقتدار غیرپرولتری و بسط دامنه مناسبات کالائی-پولی و سرانجام احیاء سرمایه داری خواهد شد. چنین نیز شد. بنا بر این از قبل وقوع حوادث بظاهر غیرمنتظره را میشد پیش بینی کرد و پیش بینی نیز شده بود. اما در مورد این مسئله که این رشته حوادث مسیر اصلی تکامل را بنحویکه مارکس و انگلس و لنین توضیح داده اند تغییر داده است نیز باید گفت که چنین نیست.

نخست اینکه بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در نظریه توالی مترقی فرما سیونهای اقتصادی-اجتماعی، هیچگاه تکامل را بصورت یک خط مستقیم و صاف که پیوسته و مداوم به پیش می رود تصویر نکرده اند. چرا که یک چنین درکی اساساً با دیا لکتیک تکامل، وحدت تحول تدریجی و جهش وار، گسست در پیوستگی، عقب نشینی در حین پیشروی و در یک کلام تکامل مارپیچی، بیگانه است. تکامل در مقیاس تاریخی، در کلیت خود خصلتی مترقی و پیشرونده دارد اما این بهیچوجه بدان معنا نیست که در مقاطع معینی از پروسه تحول، بازگشتی به عقب صورت نگیرد. بویژه در اینجا که انسانهای زنده و فعال دست اندکارند و نیروهای بازدارنده نیز عمل می کنند. و اما بعد، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دقیقاً بخاطر درک دیا لکتیکی و علمی شان از پدیده های اجتماعی و بررسی دقیق چگونگی تحول از نظام سرمایه داری به کمونیستی، یک دوران انتقالی از سرمایه داری به کمونیسم را تشخیص دادند که دوران جنگ تمام عیار میان کمونیسمی است که تازه زائیده شده اما بلوغ نیافته و سرمایه داری که سرنگون شده اما از پای در نیامده است. مارکس و لنین هر دو بر این امر تاکید داشتند که این دوران گذار، یک دوران تاریخی تام و تمام را در بر میگیرد که با تسلط کمونیسم بلوغ یافته در مقیاس جهانی به درازا خواهد کشید. در این دوران بیرحمانه ترین جنگ طبقاتی، هم بدلائل عینی و هم نهی امکان شکستهای مقطعی پرولتاریا و بازگشت سرمایه داری وجود دارد. دلائل این مسئله را مارکس، انگلس و لنین در این حقیقت که سوسیالیسم تازه پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست گرفت باید بنا گردد، خصلت متضاد دوران گذار و این حقیقت که کمونیسم در نخستین فاز خود یعنی در فاز سوسیالیسم از هر لحاظ هنوز مهر و نشان جامعه سرمایه داری را با خود دارد، و بالاخره در قدرت بین المللی سرمایه نشان داده اند. بعلاوه این واقعیت نیز بقوت خود باقی میماند که هر طبقه بالنده تاریخ، همانگونه که تجربه نشان داده است تنها پس از یک رشته نبردها و کشمکشهایی که گاه چندین قرن به درازا کشیده است و همراه با انبوهی از شکستها و پیروزیها بوده است، توانسته طبقات ارتجاعی و زائد تاریخ را از پای در آورد، موقعیت خود را مستحکم سازد و به اهداف طبقاتی خود جامعه عمل پوشد.

تنها همین یک اشاره به تاریخ کافیت که گفته شود برغم اینکه شیوه تولید سرمایه داری در بطن جامعه فئودالی جوانه زد و طی سالهای مدیریت رشد کرد و ریشه های آن در همان جامعه کهنه استحکام یافت. یعنی همه زمینه های عینی از قبل فراهم گشته بود و برای بورژوازی فقط این مانده

جریاناتی که طی سالیان متمادی در اروپای شرقی، زیرلوی رویزیو- نیسم خروشچفی به تحریف مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم مشغول بودند اکنون در حالیکه رسالت مخرب خود را بفرجام رسانده و به یک مشت سوسیال دمکرات خائن و خود فروخته تبدیل شده اند، بمثابه جارچیان بورژوازی بین المللی و نظام سرمایه داری، بورژوازی را در این نبرد علیه مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم یاری میدهند.

اما مسئله به همین جا ختم نمیشود. در اتحاد جماهیر شوروی، گورباچفیسیم بمثابه شکل تکامل یافته تر رویزیونیسم خروشچفی با داعیه بازگشت به "لنینیسم" دست به عظیم ترین تحریفات در مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم زده است و تا بدینجا پیش رفته که به جای عصر انقلابات پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا فرارسیدن عصری را اعلام نموده که در آن ارزشهای عموم بشری بر ارزشهای طبقاتی اولویت یافته اند!

آیا تحت یک چنین شرایطی که مارکسیسم - لنینیسم از همه سو در معرض حمله قرار گرفته تعجب آور است که رویزیونیسم و ارتداد در ابعادی چنین گسترده و همه گیر بروز کند و گرایش به سوسیال دمکراسی و "انتقاد" از مارکسیسم - لنینیسم مد روز شود؟ خیر! این واقعیتی است که هم اکنون در سراسر جهان با آن روبرو هستیم.

در ایران نیز هر چند که بنا به یکرشته علل عینی و ذهنی زمینه تبدیل شدن جریان سوسیال - دمکراسی به یک جریان پر قدرت فعلا وجود ندارد و عمدتاً جریاناتی در نتیجه این تحولات به سوسیال - دمکراسی گرویده اند که از مدت ها پیش به یک جریان اپورتونیست - رفرمیست تبدیل شده بودند نظیر توده ایها و "اکثریتی ها"، با این وجود کم نیستند کسانی که مستقیم و غیر مستقیم به نفی مارکسیسم - لنینیسم برخاسته اند. گروهی از نیروهای مردم و ناپایداری که موج انقلاب ایران آنها را در مقطعی معین به جانبداری از طبقه کارگر سوق داده بود، اما در پی سلطه ضد انقلاب در نیمه راه متوقف شده بودند اکنون این تحولات را توجیهی برای پشت کردن قطعی خود به طبقه کارگر قرار داده و یکسره مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم را نفی میکنند. دسته ای دیگر که از مدت ها پیش لنینیسم را خجولانه نفی کرده بودند و خود را پیروان مارکسیسم عصر ما قبل امپریالیسم می دانستند، گرایش بیشتری به سوسیال - دمکراسی یافته اند. گروهی که تا کنون جرات نکرده اند آشکارا به نفی مارکسیسم - لنینیسم دست بزنند، در حالیکه هنوز شعار "زنده باد لنینیسم" را سر میدهند، بی سروصدا نتیجه گیریهای لنین از عصر امپریالیسم را کهنه شده اعلام می کنند، مسئله وقوع انقلابات را در سست ترین حلقه زنجیره امپریالیسم انکار می نمایند و حکم صادر می کنند که انقلاب پرولتری لزوماً باید از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری آغاز گردد و هم اکنون کانون انقلابات به اروپا منتقل شده است. طبیعتاً چنین نظریه ای این نتیجه - گیری را نیز دربر خواهد داشت که پرولتاریای ایران همچون میلیونها پرولتر دیگر در کشورهای سوازی کشورهای اروپائی باید عجلتاً فکر انقلاب پرولتاریائی را از ذهن خود دور کنند و در نهایت به یک جمهوری پارلمانی بورژوازی قناعت نمایند و در انتظار وقوع انقلابات در اروپا بسربرند. عده ای دیگر با تائید گورباچفیسیم، و "مثبت" ارزیابی کردن تحولات اخیر، شرمگینانه مسیر سوسیال - دمکراسی را دنبال می کنند.

اما از همه این جریاناتی که بگذریم، پرچمداران سوسیال - دمکراسی همان جریاناتی توده ای "اکثریتی" هستند که بعنوان یک جریان اپورتونیست - رفرمیست، سالهای متمادی جزئیات به طبقه کارگر و خرابکاری در جنبش این طبقه وظیفه ای نداشته اند. اینان که تا کنون برای فریب کارگران خود را مارکسیست - لنینیست معرفی میکردند، اکنون دیگر نقاب را از چهره کنار زده و آشکارا دشمنی خود را با مارکسیسم - لنینیسم ابراز میدارند. لذا جماعتی از آنها فریاد برمی آورند که "باید با صدای رسا اعلام کرد که نوع معینی از درک و تلقی از مارکسیسم، نوعی مارکسیسم که ریشه های تئوریک آن عمدتاً در لنینیسم نهفته و در استالینیسم به سیستم

بود که قدرت سیاسی را نیز بدست بگیرد و آخرین بقایای مناسبات کهنه را از سراسر رشد مناسبات جدید بردارد، تازه پس از یکرشته نبردهای عظیم طبقاتی از دوران رنسانس در ایتالیا تا رفرمسیون و جنگ دهقانی در آلمان، از انقلاب هلند تا انقلاب انگلستان، سرانجام انقلاب کبیر فرانسه در اوایل قرن هیجدهم، توانست بورژوازی را در مقیاس جهانی بر تخت بنشاند و با زهم در نیمه اول قرن نوزدهم می بایستی به این نبرد ادامه دهد. پرولتاریا نیز نمیتواند از این قانونمندی مبارزه طبقاتی برکنار باشد.

بهر رو، علیرغم تمام این واقعیات، با یدانغان نمود که چرخش جدید در حواله، عناصر مردد و سست عنصر را در سراسر جهان در نیمه راه متوقف ساخت و موج وسیعی از رویزیونیسم و ارتداد و گرایش به سوسیال دمکراسی همه جا را فراگرفت.

فراریان از اردوی انقلاب جهانی که خود را به بورژوازی تسلیم نموده و بخدمت آن در آمده اند، مارکسیسم - لنینیسم را که ایدئولوژی انقلابی و رها نیخش پرولتاریاست، آنچنان مورد تجدید نظر قرار داده که فقط برای بورژوازی پذیرفتنی است. اینان با داعیه "نوکردن" مارکسیسم "کهنه" و "دگماتیک" سوسیال دمکراسی را که ابزار اسارت ایدئولوژیک کارگران محسوب میگردد جایگزین مارکسیسم - لنینیسم نموده و بر آن نام "سوسیالیسم دمکراتیک" نهاده اند. متأسفانه باید گفت که این موج رویزیونیسم و ارتداد، سوسیال دمکراسی را به چنان جریان پر قدرتی تبدیل نموده که تا کنون سابقه نداشته است. راست است که از مدت ها پیش با بهبود نسبی اوضاع اقتصادی که در پی انقلاب علمی و فنی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری پدید آمد و در پی خود تحقق پاره ای از مطالبات رفاهی فوری کارگران و ارتقاء نسبی سطح زندگی آنها را موجب گردید، به همراه غارت و چپاول و استثمار خلقها و زحمتکشان کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته توسط انحصارات امپریالیستی که قشر اشرافیت کارگری را رشد داد و تمایلات اپورتونیستی را در صفوف کارگران پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری تقویت نمود، جریان سوسیال دمکراسی قدرت بیشتری گرفت. و بویژه پس از آنکه احزاب کمونیست اروپای غربی بر این زمینه عینی و مادی به اپورتونیسم تام و تمام گرویدند و زمینه های ایدئو- لوژیک تجدید نظر طلبی آنها که از دوران خروشچفیسیم پا گرفته بود در اورو کمونیسم که چیز دیگری جز سوسیال دمکراسی پوشیده نبود بفرجام رسیده جریان سوسیال دمکراسی به یک جریان بسیار نیرومند در اروپای غربی بدل گردید، با این وجود تحولات اخیر آنرا به چنان جریان پر قدرتی در تمام اروپا در جنبش کارگری تبدیل نموده است که تا ثیرات خود را بر جنبش کارگری در دیگر کشورهای جهان نیز برجای گذاشته است. در نتیجه مجموعه همه این تحولات و چرخش بر راست است که اکنون بورژوازی جهانی خواه مستقلاً و خواه غیر مستقیم از طریق سوسیال دمکراتها که عاملین بورژوازی در درون جنبش کارگری محسوب می گردند، تعرض گسترده و همه جانبه ای را علیه مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم آغاز نموده است.

بورژوازی و همه مرتجعین سراسر جهان تمام ابزارها و امکانات ایدئولوژیک - سیاسی و تبلیغاتی خود را بخدمت گرفته اند تا بحران موجود را که اساساً زائیده رویزیونیسم و نتیجه تحریف مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم است به حساب شکست مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم بگذارند و آنرا با زور تبلیغات در صفوف کارگران و زحمتکشان جا بیاندازند.

سوسیال - دمکراتها، این منادیان صلح طبقاتی و مبلغین همکاری طبقاتی که طی قرن اخیر در همه جا ما هیت رسوای خود را بعنوان خادمین و عاملین بورژوازی و خائنین به طبقه کارگر برملا کرده اند، همگان را فراموش نکنند که از تحولات اخیر درس بگیرند، مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را کنار بگذارند و به "سوسیالیسم تدریج گرا" یا بعبارت دیگر "سوسیالیسم دمکراتیک" بپیوندند.

★ حزب توده در مسیر خیانتی دیگر

بیانیه رضا پهلوی در میان طیف توده ای - اکثریتی ولوله ای بپا کرده است. سوسیال - خائنین که یکبار ما هیت ارتجاعی خود را در همدستی با رژیم جمهوری اسلامی بنمایش گذاشته اند، اینک خود را برای همکاری با سلطنت طلبان یعنی نمایندگان "بزرگمالکان و کلان سرما به داران" آماده میکنند. اینان که همواره مترصدند از جانب بورژوازی علامت مساعدی دریافت کنند تا برای خدمتگزاری اعلام آمادگی نمایند، صدور بیانیه پسر شاه را به فال نیک گرفته و برای وصال با سلطنت طلبان به رقابت برخاسته اند. از توبه یک اشارت، از من به سر دویدن، اکثریتی - های جناح نگهدار شا دمان از اینکه "ولیعهد" گوشه چشمی به اینان نشان داده است، برای همکاری با سلطنت طلبان ابراز آمادگی کردند. حزب توده نیز بیش از این درنگ را جایز ندانسته، شادی و شمع خود را از مواضع اخیر سلطنت طلبان ابراز داشت و اعلام نمود بدون هیچگونه قید و شرطی آماده همکاری با این نیرو است. حزب توده در سیم و پنجمین شماره نشریه خود، با درج مقاله ای تحت عنوان "آری، آزادی محور مبارزه ما است!" در پوشش یا سخ به راه کارگر، موضع خود را درباره پلاتفرم طرح شده از سوی سلطنت طلبان تشریح نموده است. حزب توده در این مقاله به دفاع از مواضع خیر رضا پهلوی برخاسته است و برای اینکه کسی گمان نکند حزب توده در اعلام آمادگی برای همکاری با بورژوازی بزرگمالکان و پور تونیست - رفرمیست ها عقب مانده است، ابتدا یادآوری میکند که این حزب خود مبدع جبهه "آزادی و صلح" بوده است و اینکه در بهمن ماه سال ۱۳۶۶، این حزب توده بود که شعار "پیش سوی تشکیل جبهه آزادی و صلح" را برای سرنگون کردن رژیم ولایت فقیه "طرح کرده است و روی آوردن بورژوازی و سلطنت طلبان، ساینر بخش های بورژوازی اپوزیسیون و پادان بورژوازی به همکاری با یکدیگر، صحت شعار حزب توده را اثبات میکند. در این مقاله حزب توده با این هدف که زمینه های نزدیکی با سلطنت - طلبان را تشریح نموده باشد مدعی میشود که رضا پهلوی رعایت آزادیهای سیاسی و احترام به مفاد بیانیه حقوق بشر را پذیرفته است و حزب توده هم که محور مبارزه اش آزادی است. آنگاه در توضیح آزادی از دیدگاه حزب توده مینویسد: "ما در آزادی، در این مرحله از مبارزه عبارت است از: آزادیهای دمکراتیک مورد پذیرش در جوامع بورژوازی. در همین حال، ما خواهان مراعات مفاد منشور حقوق بشر نیز هستیم" برآستی نیز مقایسه ای میان دعوای آزادی خواهانه پسر

شاه و آزادیخواهی حزب توده کافی است تا آشکار شود که بین این دو تفاهتی وجود ندارد. این هر دو دارای یک هدف هستند. نه اینکه برای آزادی توده های مردم مبارزه میکنند و یا به آنچه حتی در مورد احترام به آزادیهای بورژوازی ادعا میکنند پای بندند. نه! سابقه خیانت با حزب توده و تجربه حاکمیت سلطنت در ایران بخوبی نشان داده است که اینان حتی به آزادیهای سیاسی بورژوازی نیز پایبند نیستند، بلکه نقطه اشتراک در اینجا است که این هر دو با توجه به جو ختساق و سرکوب حاکم برجامعه، و طرح دمکراسی بعنوان یک خواسته سیاسی میرم از سوی توده های مردم، با تمسک به آزادیخواهی تلاش میکنند مبارزات توده ها را به انحرافیکشانند و آنان را در چهار - چوب نظم بورژوازی محدود سازند. حزب توده در ادامه مینویسد: "حزب ما از همه احزاب و سازمان های خواهان آزادی و صلح و سرنگونی رژیم ولایت فقیه" خواسته است که در جبهه واحدی گرد آیند... ما هیچگونه شرطی را در این زمینه مطرح نکرده ایم. تنها شرط پایبندی به آزادیهای دمکراتیک هست و بس" آری، تنها شرط ورود به جبهه "صلح و آزادی"، "پایبندی به آزادیهای دمکراتیک هست و بس" درست به همان سبک و ساقی که خود این حزب رسوا به این آزادیها پایبند است. گویا توده های مردم ایران عملکرد حزب توده را فراموش کرده اند. حزب توده چنان در مورد "پایبندی به آزادیهای دمکراتیک" سخن میگوید که انگار کارگران و زحمتکشان ایران و سازمانهای مترقی و انقلابی فراموش کرده اند این حزب در سرکوب آزادیهای سیاسی سهیم بوده است، از سرکوب سازمانهای سیاسی، از لگام زدن بر خواستهای دمکراتیک کارگران و زحمت - کشان حمایت کرده است و دست در دست دژخیمان جمهوری اسلامی، در سرکوب آزادی مشارکت داشته است. از قضا پیرونده سایر شرکت کنندگان در "جبهه صلح و آزادی" نیز همانند پیرونده حزب توده معمولاً است از اقدام علیه آزادی و علیه خواستهای دمکراتیک توده های مردم. سلطنت - طلبان که اینک از سوی حزب توده به سرورری پذیرفته شده اند، گذشته ننگینی را بدوش میکشند. بیش از پنجاه سال ظلم و جور سلطنت که در خانواده پهلوی تبلور مییافت، سبب شدت توده های مردم در انقلاب ۵۷، سلطنت را به زباله دان تاریخ بسپارند. بخشهای دیگر بورژوازی اپوزیسیون و در قدرت نیز یک بیک ماهیت فریبکارانه آزادیخواهی خود را به اثبات رسانده اند. بورژوازی ایران در کل نشان داده است که قادر به تحمل هیچگونه آزادی و دمکراسی نیست. این امر در حاکمیت جریانات

متعدد بورژوازی چه "معموم و چه مکلا" که امروز از سوی حزب توده آزادیخواه نمایانده میشوند، در عمل به توده های مردم ایران اثبات شده است. تلاش حزب توده و سایر سوسیال - خائنین برای آرایش چهره کریه بورژوازی آب در هاون کوبیدن است. توده های مردم ایران نه سوابق ننگین اپورتونیست - رفرمیست ها را فراموش میکنند و نه دشمنی بورژوازی را با دمکراسی و آزادی. حزب توده تلاش میکند با عنوان کردن این مسئله که سلطنت طلبان "امروز مواضع کاملاً دیگری اتخاذ کرده اند، آنان را تطهیر کند، توده - ها را بفریبید و مجوزی برای همدستی با این بخش از بورژوازی بدست آورد. این حزب فریبکار که میداننده سابقه سلطنت طلبان و گذشته خیانت با توده ایها فراموش نخواهد شد، توصیه میکند که با یاد گذشته ها را فراموش کرد و مینویسد: "راحتاً در جبهه واحدی این علت که این یا آن نیروی سیاسی زمانی "بهر دلیل" دمکراسی را تخطئه" میکرد و یا اصولاً "مظهر عیان استبداد" بود ولی امروز مواضع کاملاً دیگری اتخاذ کرده، با عقل سلیم سازگار نیست" در مقابل این تلاشهای مزورانه حزب توده برای سپری شده قلمداد کردن گذشته ننگین توده ایها و سلطنت طلبان، پاسخ توده های مردم این است که در ما هیت "این یا آن نیروی سیاسی" که زمانی "بهر دلیل دمکراسی را تخطئه میکرد" مظهر عیان استبداد "بود، هیچ - گونه تغییری حاصل نشده است. آنها فقط متناسب با شرایط رنگ عوض کرده اند. بورژوازی در اپوزیسیون و چاکران آن از آن روزها تلاش میکنند خود را مدافع آزادی و دمکراسی نشان دهند که در یافته اند دمکراسی خواست میرم توده ها است و کارگران و زحمتکشان مبارزات خود را علیه سرکوب و خفقان عنان گسیخته حاکم برجامعه تشدید میکنند، از اینرو بدست و پا افتاده اند تا به نحوی از انحاء از زور ان خشم توده ها جلوگیری کنند، از برای خواستها و مبارزات توده ها بکا هند و آن را در مسیر احترام به نظم بورژوازی کانالیزه نمایند. از اینرو است که سلطنت طلبان و طیف توده ای - اکثریتی بیاد دمکراسی و آزادی افتاده اند. اما علیرغم این تلاشهای زبونانه بورژوازی و عوامل رنگارنگ آن، توده ها که در عمل به ما هیت دروغین و سالوسانه آزادی موردا دعای بورژوازی پیسی برده اند، مبارزات خود را برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک دمکراسی توده ای که حقیقتاً قادر است آزادیهای سیاسی و خواستهای دمکراتیک توده ها را تامین نماید گسترش میدهند. جبهه متشکل از سلطنت طلبان، دیگر بخشهای بورژوازی و سوسیال - خائنین قادر نیست توهمی را در میان توده ها دامن بزند. تشکیل این جبهه فقط فرصت دیگری است تا اپورتونیست - رفرمیست ها یکبار دیگر ما هیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک خود را در ائتلاف با بورژوازی به نمایش بگذارند.

اخراج، پاسخ رژیم به خواست مسکن

رهائی از این وضعیت انجام میگیرد، به هر شیوه ای متوسل میشود تا آنرا سرکوب و خنثی نماید. در این رابطه ویرای نمونه میتوان به اخراج اخیر اعضای هیات مدیره بحسابداری زرین تعاونی مسکن شرکت خدمات بازرگانی طریقی القدس وابسته به وزارت بازرگانی که خبر آن در نشریه "کار و کارگر" منتشره در ۲۵ فروردین ماه درج گردیده است، اشاره کرد.

این شرکت که برای تامین مسکن کارگران اقدام به خرید ۸ واحد مسکونی از شرکت ساختمانی پیش ساخته آذربایجان شرقی کرده بود، پس از تحویل این واحدهای مسکونی با درخواست اعضای تعاونی مسکن کارگری شرکت مبنی بر واگذاری واحدهای فوق به اعضای تعاونی مسکن شرکت که جملگی فاقد مسکن نیز هستند، موافقت نکرد و از طرف دیگر با اعلام مزایده از طریق گهی نسبت به فروش ساختمانها اقدام نمود. اعضای تعاونی مسکن شرکت در مقابل حرکت مدیریت و برای جلوگیری از فروش ساختمانها اقدام به تصرف آنها نمودند. مدیریت شرکت که با این اقدام جمعی مواجه شد، با زدن آنها متخلف به اعضای هیات مدیره، بحسابداری زرین تعاونی مسکن، تمام آنها را اخراج و مراجع قضائی استان نیز حکم تخلیه ساختمانها را بلافاصله صادر کردند.

سرمايه داران و دولت حامی آنها در مقابل این حق مسلم توده ها و در شرایطی اقدام به صدور حکم تخلیه و اخراج میکنند که دیگر امروز کمتر کسی میتواند یافت که از شرایط مشقت با زندگی در آور توده ها بی خبر باشد و نداند که کمبود مسکن و گران شدن سرسام آوری و نبودن سطح هزینه زندگی و دهها مشکل و مصیبت دیگر، زندگی زحمتکشان جامعه را احاطه کرده است. صدور این احکام توسط سرمایه داران که تنها یک نمونه از هزاران موردی است که به اشکال مختلف و هر روز در جامعه ما اتفاق می افتد خود به بهترین وجهی نشان دهنده آنست که اعمال سیاستهای بورژوازی هیاتهای اتحادیه با نیازهایی ضروری کارگران همچون نیاز اولیه و ابتدائی مسکن با سیاستهای ضد مکرر تیگ و ارتجاعی و سرکوبگرانه، که از سوی رژیم در زمینه های مختلف اعمال میشود، گره خورده و اساسا در مقابل منافع و خواست توده ها قرار دارد.

مسئله مسکن که همواره یکی از بزرگترین مشکلات کارگران و زحمتکشان در سراسر ایران بوده و فشار ناشی از آن بیش از همه بردوش زحمتکش ترین اقشار جامعه سنگینی میکند، امروز بر اثر افزایش سرسام آور قیمت زمین و خانه، کمبود خانه خالی، جاریه بهای سنگین، به همراه مهاجرت گسترده روستائیان که در پی تامین حداقل معاش آواره شهرها شده اند و بحران اقتصادی و سیاستهای ارتجاعی رژیم که منجر به تشدید بحران گذشته

است، بر شدت و وخامت آن افزوده است. بطوریکه میتوان گفت، امروز مسئله مسکن بمیکی از خواستهای میرم و ضروری قشر عظیمی از زحمتکشان جامعه تبدیل شده است. جمهوری اسلامی اما بنابه ماهیت بورژوازی اش نه میخواهد و نه میتواند به این امر حیاتی توده های زحمتکش پاسخ دهد، و طبیعتا زده سال گذشته نیز نه فقط هیچگونه قدمی در راه بر آورده کردن این خواست توده ها برنداشته بلکه مدام با اتخاذ سیاستهای بحران زا، بر کرانه خانه که بخش اعظم دستمزد کارگران را میبلعد افزوده و موجب گسترش حلیب آبا دهها، گودها، کپرنشینی، آلونکها و زانگه نشینی... شده است. اقدامات دولت در این زمینه موجب گردیده، هنوز که هنوز است، روستائیان زحمتکش و محروم نیز جز خانه های گلی و مخروبه، مسکن مناسب دیگری نداشته باشند. بیش از یک میلیون از آوارگان جنگ تحمیلی نیز وضعیتی مشابها دارند. در تحت چنین شرایطی است که امروز شاهدیم مدیریت شرکت خدمات بازرگانی اقدام به اخراج اعضای هیات مدیره و... تعاونی مسکن کارگران نموده و مراجع قضائی استان آذربایجان شرقی نیز حکم تخلیه منازل را صادر میکنند و به این ترتیب با وضوح تمام وور شکستگی سیاستها و برنامه های دولت جمهوری اسلامی در این عرصه

سرود همبستگی

خلق های جهان، متحد شوید
در راه آرمان مشترک.

جهان که نعمت ما را می دهد
با پیدازان ما شود بی شک.

به پیش، وازیا دمیرید
در چیست قدرت شما!

به هنگام گرسنگی و به هنگام سیری
به پیش، وازیا دمیرید

همبستگی را!
ای سیاه! سفید! زرد! سرخ!

نزاع های دیرین را به یک سو گذارید.
سخن گوئید با هم نوعان تان و ببینید

همه اندیشه ای واحد دارید.
به پیش، وازیا دمیرید

در چیست قدرت شما!
به هنگام گرسنگی و به هنگام سیری

به پیش، وازیا دمیرید
همبستگی را!

برای پیش بردن امر ما
هم به تو هم به تونیا ز هست.

با یاران خود در افتادن
از نیروی خود کاستن است.

را به نمایش میگذارند. اگر بخشی از توده های مردم از همان ابتدای به قدرت رسیدن حکومت جمهوری اسلامی اعتمادی به سیاستهای آن از جمله در مورد حل مشکل مسکن نداشته و خود اقدام به مصاحبه انقلابی خانه ها و آپارتمانهای خالی متعلق به سرمایه داران کردند و دولت نیز تا آنجا که برای پیش امکان پذیر بود آنرا از خانه های مصاحبه ای بیرون راند و حکم تخلیه برای آنها صادر نمود، ما بخش دیگری از توده ها که امید داشتند دولت این مشکل و خواست آنها را بر آورده سازد، با برخورد به واقعیت ها و سیاستهای ارتجاعی رژیم امروز بیش از پیش دریافته اند که نه تنها دولت سرمایه داران به این نیاز اولیه توده ها پاسخ نمیدهد بلکه هر کجا که خود نیز مستقلا عمل کنند دولت سرمایه دار مقابل آنها قرار دارد، بنا بر این توده ها اکنون به تجربه و در زندگی روزمره خود آموخته اند که تحت حاکمیت رژیم بورژوازی جمهوری اسلامی نه تنها در ای زیار ستم، استعمار و فقر آنها کاسته نمیشود بلکه شرایط زندگی آنها هر روز بیش از پیش دشوار میشود. توده ها به تجربه دریافته اند که تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی میتواند زشت تمام مصاحبه ای که این رژیم پدید آورده رها نشود، با رنگین فقر و بدبختی را از دوش خود بردارند، جامعه را از فلاکت موجود نجات دهند و حاکمیت خود را مستقر سازند.

به پیش، وازیا دمیرید
در چیست قدرت شما!

به هنگام گرسنگی و به هنگام سیری
به پیش، وازیا دمیرید

همبستگی را!
دار و دسته حاکم بر ما

از دوستگی ما سخت خشنودند.
زیرا تا هست این دوستگی بر جا

می توانند آنان سروری کنند.
به پیش، وازیا دمیرید

در چیست قدرت شما!
به هنگام گرسنگی و به هنگام سیری

به پیش، وازیا دمیرید
همبستگی را!

کارگران جهان، متحد شوید!
تا از زنجیرها شوید آزاد.

ارتش های قدرتمند شما می جنگند
تا محو کنند خود کاستگی و استبداد!

به پیش، وازیا دمیرید
و مسئله به طور مشخص این است:

خواه گرسنه، خواه سیر،
فردا فردای کیست؟

دنیا دنیا کیست؟
برشت

شکست سیاستهای اقتصادی رژیم

پنجساله با موفقیت فراهم شده است! در ایمن رابطه خود رفسنجانی میگوید: "درآمده سازی مقدمات اجرای برنامه پنج ساله ما موفق شدیم که حرکتها درست فرهنگی سیاسی اقتصادی را انتخاب کنیم و مقدمات کار فراهم شده. در تهیه کردن مقدمات ما موفق شدیم بخش قابل توجهی از مراکز تولیدی خویمان را فعال کنیم." وی سپس در توضیح چگونگی تهیه این مقدمات اضافه میکند: "در سال گذشته (۶۸) حدود ۳ میلیارد دلار ارز به صنایع دادیم. در این چند ماه اخیر که تحقیقات آثارش در سال جدید روشن میشود همچنین موفق شدیم بخش قابل توجهی از نقدینگی بخش خصوصی را جمع کنیم..." و بالاخره ضمن ادعای این مطلب که در سال گذشته "بانکها وضع بسیار خوبی داشتند" و "شاخصهای اقتصادی همه مثبت بود"، چشم انداز امیدبخشی را برای سال جاری پیش بینی میکند و میگوید: "امیدواریم که کارخانه های ما و مراکز تولید و کشاورزی و دستی با همه ظرفیتشان با حمایتی که شده اند و ارزی که در اختیارشان گذاشته ایم فعال بشوند که اگر چنین اتفاقی بیافتد نتیجه اش تا حدودی تعادل عرضه و تقاضا در بازار خواهد بود." (کیهان ۵ فروردین)

از این اظهارات چنین برمی آید که جناب رئیس جمهور که بعنوان سمبل "واقع گرا"ی حکومت ارتجاع شهرت جهانی یافته، فراموش کرده که بحث بر سر اقتصاد دور شکسته ایست که در آن به اعتراف خود دست اندرکاران حکومتی تولید ناخالص سرانه داخلی طی ده سال به کمتر از نیم کاهش یافته، نرخ تورم بنا به آمار رسمی رژیم ۲۸ درصد اعلام شده، کارخانه ها و موسسات تولیدی با ظرفیتی کمتر از ۵۰ درصد کار می کنند و نرخ برابری ارز به میزان ۱۸۰۰ درصد کاهش یافته است. رفسنجانی را با این آمار و ارقام اقتصادی کاری نیست و مدعیست که "از لحاظ مسائل اقتصادی عمده ترین کار ما اجرای برنامه است که ما در دولت مصمم هستیم و عزم مان جزم است که این برنامه را دقیقاً اجرا بکنیم." البته آنها با تخصیص "حدود ۳ میلیارد دلار ارز به صنایع" در سال ۶۸ و با تکیه بر "بخش قابل توجهی از نقدینگی بخش خصوصی" که ظاهراً طی چند ماه اخیر توسط دولت جمع آوری شده. و بر همین اساس ابراز امیدواری میکند که در سال جاری چرخ های تولید در تمامی کارخانه ها و موسسات و آنها با ظرفیت کامل بگرددش در خواهند آمد! اما واقعیت چیست؟

قبل از هر چیز ببینیم آیا آنگونه که رفسنجانی مدعی میگردد اساساً اختصاص ۳ میلیارد دلار ارز به صنایع در سال گذشته (حتی بفرض اینکه چنین رقمی صحت داشته باشد) پاسخگوی نیاز-

های صنایع وابسته جمهوری اسلامی اعم از ماشین آلات، قطعات یدکی، مواد خام و... هست و آیا همانگونه که وی ابراز امیدواری میکند، کارخانه ها و موسسات تولیدی در سال جاری با ظرفیت کامل فعال خواهند شد؟ بد نیست پاسخ به این سؤال را از زبان خود دست اندرکاران رژیم بشنویم. بهزادیان در جریان بحث پیرامون لایحه بودجه سال ۶۹ در رابطه با ارز مورد نیاز صنایع و سهمیه ای که در ماههای آخرا سال ۶۸ (یعنی در دوره ای که دولت رفسنجانی سیاست فروش ارز رقابتی را اتخاذ کرد و شعار حمایت از واحدهای تولیدی به اوج خود رسیده بود) به آنان تعلق گرفت، میگوید: "صنایع موجود کشور ما برای اینکه با ظرفیت کامل کار بکنند سالانه نیاز به ۷ میلیارد دلار ارز دارند نه ۴۰۰ میلیون دلاری که ظرف چند ماه گذشته به آنها اختصاص داده شده. این مقدار ارز نمی تواند مشکل مواد اولیه و سایر مشکلات آنها را حل کند." (کیهان ۲۱ اسفند) بچ بودن امیدواری رئیس جمهور احتیاجی به توضیح و تفسیر ندارد چرا که حتی با ملاک قرار دادن ۳ میلیارد دلار ارز برای صنایع از هم اکنون روشن است که آنها قادر به تامین حتی نیمی از نیازهای خود نیز نخواهند بود و لاجرم آنچه که "تحقیقا" در سال جاری بوقوع خواهد پیوست، نه "فعال شدن کارخانه ها و مراکز تولیدی و کشاورزی و دستی با همه ظرفیتشان"، که تداوم رکود تولید در همه عرصه ها است.

حال به مسئله نقدینگی بخش خصوصی بپردازیم که به ادعای رفسنجانی بخش قابل توجهی از آن طی ماههای اخیر به کنترل دولت درآمده است. این مسئله بویژه از آن جهت حائز اهمیت است که دولت رفسنجانی برای پیشبرد سیاستهای اقتصادی خود با مشکلات لاینحل مالی روبروست؛ از یکسو درآمدهای نفتی رژیم برغم تبلیغات کرکننده همچنان در سطح پائینی قرار دارد و با کاهش اخیر بهای نفت در بازارهای جهانی چشم انداز بازهم تاریکتری در انتظار اوست، و از سوی دیگر جمهوری اسلامی علیرغم تقلهاشی که بویژه در ماههای اخیر از خود نشان داده و میدهد تاکنون در جلب اطمینان محافل امپریالیستی و دریافت وام خارجی توفیق چندانی حاصل نکرده است. در چنین شرایطی آنچه باقی می ماند حجم عظیم نقدینگی بخش خصوصی است که ظاهراً جناب رئیس جمهور با جذب "بخش قابل توجهی" از آن، "وضع بسیار خوب بانها"، "شاخصهای مثبت اقتصادی" و دیگر "موفقیت" های دولت اش را متحقق ساخته است.

در اینجا این سؤال که آیا دولت رفسنجانی حتی بفرض جذب کامل نقدینگی بخش خصوصی

قادر به تامین نیازهای صنایع و فعال کردن کارخانه ها با ظرفیت کاملشان خواهد بود یا خیر، مد نظر ما نیست. چرا که اساساً طرح ۲۲٫۹ میلیارد دلار وام خارجی در برنامه پنجساله دولت، از پیش پاسخ آنرا مشخص کرده است. آنچه مورد نظر ماست این ادعای رفسنجانی است که گویا طی چند ماه گذشته بخش قابل توجهی از نقدینگی بخش خصوصی توسط دولت جذب شده و این امر بنوبه خود زمینه های موفقیت دولت را در "فعال کردن بخش قابل توجهی از کارخانه ها" فراهم نموده، بدون آنکه شرایط و زمینه های رشد و تقویت نقدینگی بخش خصوصی از میان رفته باشد!

مشکل نقدینگی عظیم بخش خصوصی که کارشناسان اقتصادی رژیم آن را بین ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ میلیارد تومان برآورد کرده اند، همواره از سوی برخی جناحهای حکومتی بعنوان عامل اصلی وخامت اوضاع اقتصادی رژیم تلقی شده است. برای نمونه رئیس کمیسیون بازرگانی مجلس ابراز عقیده میکند که "نقدینگی بخش خصوصی عامل رکود فعالیتهای سالم اقتصادی بشمار می آید که مسئولان مملکت می بایست با قاطعیت با این پدیده برخورد کنند" و ایروانی وزیر سابق اقتصاد و دارایی نیز در این رابطه میگوید: "ما یک مشکل عظیم در اقتصاد کشور داریم که حجم عظیم نقدینگی است. ما تا زمانیکه حجم نقدینگی بخش خصوصی مان بیش از ۱۵۰۰ میلیارد تومان است این مثل طاعون می ماند که روی هر بخش اقتصادی که بیافتد آنرا دچار مشکل و آسیب می کند. ما تا این مشکل را حل نکنیم، قطعاً به یک تعادل اقتصادی نخواهیم رسید." دولت رفسنجانی نیز با آگاهی بر همین امر مهار نقدینگی بخش خصوصی را در اس برنامه های اقتصادی خود قرار داد و در این راه همه تلاشهای خود را بکار گرفت. نمونه بارز این تلاشها، سیاست مهار و جذب نقدینگی شرکتهای مفسار به ای و بنیادهای با صلاح عام المنفعه که بخشی از این نقدینه ها را در اختیار دارند، بود که علیرغم جار و جنجالهای بسیار، از حد یکسری تهدیدات توخالی در صفحات جراید رژیم فراتر نرفت. در واقعیت امر این تلاشها از قبل محکوم به شکست بود چرا که اینگونه شرکتهای و بنیادهای از یکطرف بخاطر سودهای کلانی که از دلالی و واسطه گری عایدشان میشد، کمترین علاقه ای به سرمایه گذاری در فعالیتهای تولیدی از خود نشان نمی دادند و از طرف دیگر برای خنثی کردن کوششهای دولت و حفظ موقعیتشان نه فقط قدرت اقتصادی، که ابزار سیاسی نیز در دست داشتند بنحویکه ایروانی اعتراف میکند که این شرکتهای "سرمایه فراوان دارند و بصورت متمرکز عمل می کنند..." و وقتی اینها خیلی متمرکز می شوند قدرت سیاسی هم پیدا می کنند."

آزادی گروگانها، گامی دیگر در راه بهبود مناسبات با سرکرده امپریالیستها

تأمین میکند و به امر "بازسازی کمکمینما یدوالی آخر" نویسنده مقاله همچنین کلیه کسانی را که اسیر "جوژدگی" و "عوام زدگی" گشته اند و "بازی با شعار" را پیشه خود ساخته و یا بدان بدل بسته اند به یادانتقاد میگیرد و بی کفایتی مخالفین سیاست "مذاکره مستقیم" با آمریکا را به رخ آنها میکشد.

البته نه جمهوری اسلامی در کلیتش و نه حتی جناح "حزب الله" هیچگاه مذاکره با آمریکا را از طریق یک واسطه نفی نکرده و بالعکس مکررا به این مسئله اعتراف کرده اند، اما طرح علنی ضرورت "مذاکره مستقیم" با آمریکا از طریق یک روزنامه کثیرالانتشار، "حزب الله" را به عکس العمل میکشاند. جناح "حزب الله" که پیش از این حتی بر سر آزادی گروگانهای آمریکایی با رفسنجانی اختلافاتی داشت و بدون شک اکنون بر سر این مسئله با وی به توافقاتی دست یافته است، از سرعت حرکت جناح مقابل تعجب میکند و خلاصه آنکه از مقاله معاون رئیس جمهور به شدت برتافته میشود. ظرف دو سه روز چندین مطلب و اظهار نظر علیه نویسنده مقاله در روزنامه کیهان بچاپ میرسد و شدیداً به وی حمله میشود. "پیام مقاله" وی، توجیه کرنش در مقابل آمریکا و "دفن دستاوردهای انقلاب" توصیف میشود و خلاصه با نقل جملاتی از خمینی که علیه آمریکا گفته شده است، نویسنده مقاله و همه طرفداران "مذاکره مستقیم" با آمریکا را خارج از "خط امام" قرار میدهد. محتشمی معروف نیز مقاله یا ندیده را جزئی از یک جریان که از ابتدای حکومت جمهوری اسلامی به "خط امام" اعتقاد نداشته و "افتی" علیه آن بوده است یا نمیکنند. اما مسئله فقط به موضع گیریهای روزنامه کیهان ختم نمیشود. در مجلس ارتجاع نیز به نویسنده مقاله حمله میشود. هادی غفاری از هجوم به "رزشهای انقلاب" سخن میگوید. وی علاوه بر آنکه به نویسنده مقاله "مذاکره مستقیم" بعنوان کسی که زمانی "نامه به سونما فقین" امضا کرده است "حمله میرد" و وی را تهدید میکند که "بچه های امام" نخواهند گذاشت که "بعضی ها هر غلطی خواستند انجام دهند"، "جوادلاریجانی را نیز عنصر مشکوک سیاسی و تحلیل های وی را در قبال آمریکا "تلیلانسه" میخواند و خلاصه علیه وی "علام جرم" میکند. و بالاخره انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران نیز با صدور یک بیانیه نسبت به این موضع گیری از خود و کنش شدیدی نشان داده و آن را خلاف "اصول نظام" میخواند. در این بیانیه با لحن تندى به نویسنده مقاله حمله شده و ضمن تهدید آشکاروی چنین گفته میشود "در قبال چنین

مواضعی و در راه حفظ اصول نظام تاپای جان خواهیم ایستاد و این زمره های شوم وابسته ای را که از هردهانی و از پشت هر عنوانی که باشد با شتاب لطف خدا خفه خواهیم کرد" علاوه بر این در تاریخ ۱۰ اردیبهشت عده زیادی از دانشجویان حزب - الهی با تجمع در مسجد دانشگاه تهران روسپس راهپیمایی و تظاهرات در محوطه دانشگاه مخالفت خویش را نسبت به طرفداران مذاکره با آمریکا اعلام کرده و در پایان این تظاهرات طی صدوریک قطعنامه هرگونه "تحرکاتی را که موجب تضعیف خط امام" شود محکوم میکنند.

خامنه ای که ناظر بر آشفتن "حزب الله" و متشنج شدن اوضاع است بمنظور رفع تشنج و آرام ساختن اوضاع به اظهار نظر میپردازد وی با طرح اینکه نویسنده مقاله نظرسیاسی خود را عنوان نکرده است سعی میکند دولت رفسنجانی را از معرض تعرضات دور کند و خطاب به مخالفین این نظر چنین نصیحت میکند که نبایستی "دچار آشفتنی و اضطراب" گردند و در پاسخ به آن از "جاده ادب" خارج شوند. خامنه ای در عین حال چنین اظهار میکند که کسانی که فکر میکنند جمهوری اسلامی با یستی با "راس استکبار یعنی آمریکا" مذاکره کند یا افراد "ساده لوح" "ندویا" "مرعوب" شده اند. وی با اعلام این نکته که "من با مذاکره با آمریکا مخالفم و دولت جمهوری اسلامی بدون اجازه من امکان ندارد چنین کاری بکند و خودشان هم قاعدتا بسا چنین کاری موافق نیستند" سعی کرد. رضایت "حزب الله" را فراهم ساخته و آرامش را به صفوف آن بازگرداند، و شبهات احتمالی وی را نسبت به دولت زائیل سازد و خلاصه در پایان سخنان خود دستجات مخالف یکدیگر را به وحدت و یکپارچگی دعوت کرد و بویژه بر ضرورت حمایت آنها از دولت تاکید نمود!

آشکارا است که نصایح خامنه ای هیچیک از بیشارمشکلات جمهوری اسلامی را برطرف نساخته و هیچ دردی را دوانخواهد کرد. کشمکش و نزاع میان جناحهای مختلف بر سر این مسئله همچون دهها مسئله دیگر ادامه خواهد یافت. با اینهمه این حقیقتی است که بحران عمیق اقتصادی و صدها معضل مالی و اقتصادی، جمهوری اسلامی را مجبور کرده است - و بیش از این خواهد کرد - که در قبال امپریالیسم آمریکا بیش از پیش از خود "حسن نیت" نشان دهد تا "حسن نیت" طرف مقابل را نیز نسبت به خود جلب نماید. با حرکت از این نقطه است که رفسنجانی و دولت وی به گسترش و تعمیق مناسبات با دولت آمریکا فکر نموده و تا آنجا که توازن قوا و شرایط ذهنی به وی اجازه میدهد در

این جهت گامهای عملی برداشته و برمیسدارد. آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان نیز گام دیگری است در راه بهبود و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی با سرکرده امپریالیستها.

☆ تروریسم جمهوری اسلامی را

محکوم میکنیم

رژیم بورژوازی حاکم بر ایران که طی یکسال گذشته و بدنبال اعدامهای گسترده و سراسری زندانیان سیاسی، تروریسم مخالفین خود در خارج از کشور را آغاز کرد و در گام اول دولت از رهبران حزب دمکرات کردستان را در حین مذاکره و سپس غلام کشار و زو صدیق کمانگردوتن از کادراهای حزب کمونیست را هدف گلوله مزدوران خود قرار داد، در فروردین ماه امسال کاظم رجوی از فعالین سازمان مجاهدین را در سوئیس ترور کرد و بیضرب گلوله از پای درآورد.

سازماندهی گروههای تروریست و اعزام آنها به خارج از کشور آخرین و جدیدترین حربه ای است که رژیم برای سرکوب و ایجاد در عیب و وحشت بکار گرفته است. این حربه در حقیقت مکمل سرکوب توده ها و نیروهای فعال درون جامعه و جناحی است که در داخل است. این سیاست مکمل تمامی اقدامهای انجام شده توسط رژیم و وقاحتهائی است که بورژوازی حاکم بکار بسته تا توده ها را از صحنه مبارزه دور سازد. هدف رژیم از این اعمال جناحیتکارانه، ارباب مردم، سرکوب جنبش توده ای و به انفعال کشانیدن مخالفین و تشبیت موقعیت متزلزل خود است. رژیم سعی میکند با این ترورها خود را مقتدر و مسلط بر اوضاع جایزندو نشان دهد که با سفاکی تمام میتواند ندر مخالفی را در هر کجایا بود کند. رژیم میخواهد با این اعمال جناحیتکارانه چنین وانمود سازد که نه از گسترش ناراضاییتی مردم ایران ترسی دارد و نه از مخالفت افکار عمومی جهان.

اما واقعیت این است رژیم جمهوری اسلامی از آنجا که در تنگنای بحران فزاینده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست و پا میزند و نا بود محتوم خویش را پیش روی میبیند، دست به کشتار و ترور مخالفین خود در خارج از کشور میزند تا به خیال خام خود از یک طرف با ایجاد در عیب و وحشت مانع رشد اعتراضات توده ای شود و از طرف دیگر مخالفین خود را از بیان اعتراضات و ناراضاییتی های خود و افشای گری علیه رژیم بازدارد. از اینرو میتوان گفت تروریسم رژیم تکمیل کننده تمامی ترفندها و شیوه های است که بورژوازی حاکم طی بیش از یکسال سال حاکمیت خود برای سرکوب اعتراضات توده ای و در جهت تشبیت حاکمیت سرمایه و ایجاد نظم

خلاف جریان

کاملی مبدل شد، اینک بعد از هفتاد سال باطل شده و به بن بست کامل" (۲) رسیده است. جماعتی دیگر به نفی صریح لنینیسم اکتفا نکرده بلکه به صراحت اعلام می کنند که "ریشه اصلی بحران موجود را باید "در نظرات بنیان گذاران سوسیالیسم علمی" (۳) جستجو کرد. معهذایباید گفت که اینان به رسم همه اپورتونیستهای مرتد و کهنه کار، در حالیکه مارکسیسم را بکلی نفی و تحریف می کنند، می کوشند چنین وانمود کنند که گویا به مارکسیسم و سوسیالیسم معتقدند، منتها نه مارکسیسم "ارتدکس" و "کهنه" و "دگماتیک" که مارکسیسم - لنینیسم باشد بلکه "نوع معینی از درک و تلقی از مارکسیسم" که "نو" و غیر "ارتدکس" و غیر "دگماتیک" باشد. به بیان صریح تر همان مارکسیسمی که تا بدان حد "اصلاح" و "نو" شده که برای بورژوازی پذیرفتنی است و اکنون سالهاست که از سوی سوسیال دمکراتها تحت عنوان "سوسیالیسم دمکراتیک" ارائه میشود. بعلاوه این آقایان اپورتونیست در حالیکه کلمه به کلمه همان مواضع کهنه و شناخته شده سوسیال دمکراتها را تکرار می کنند، اسم آن را "نوآوری" گذاشته و برخود نیز نام "نواندیش" نهاده اند. و در حالیکه ماهیت اپورتونیستی و راست سوسیال دمکراسی بر همگان آشکار شده است، خود را "چپ" هم می نامند. اما هر انسان اندک آگاهی به مسائل خوب میداند که اینان بهمان اندازه "نواندیش" و "چپ" هستند که همفکران سوسیال - خیانت پیشه آنها در اروپای شرقی و یا کشورهای دیگر. برای قضاوت در مورد این مسئله هم که این "سوسیالیسم" آقایان تا چه حد "دمکراتیک" است لازم نیست که به سرکوب مکرر کارگران توسط سوسیال دمکراتهای در اس قدرت طی چند دهه گذشته اشاره کرد. همین بس که گفته شود، امروز کسانی خود را در ایران پیرو "سوسیالیسم دمکراتیک" معرفی می کنند که دیروز نقش دستیاری جلادان رژیم خمینی را در سرکوب و کشتار کارگران و زحمتکشان و همه انقلابیون ایران ایفا نمودند و قطعاً فردا همین نقش را در خدمت داروخته ای دیگر برعهده خواهند گرفت.

بهرحال، همانگونه که میدانیم این نخستین بار نیست که "انتقاد" از مارکسیسم "کهنه" و "ارتدکس" و "دگماتیک" و تلاش اپورتونیستی برای "اصلاح" و "نوکردن" آن مد میشود. از دوران برنشتین که در حقیقت پایه گذار روزیونیسم و "جریان انتقادی نوین" در مارکسیسم است تا به امروز، ما مکرر شاهد تلاشهای یک "جریان انتقادی" با زهم "نوین" برای مبارزه با مارکسیسم "کهنه" و "دگماتیک" و تجدید نظر در آن تحت عنوان "نوآوری" بوده ایم.

همانگونه که میدانیم برنشتین با هدف نفی انقلاب اجتماعی پرولتار - ریائی دست به یک تجدید نظر همه جانبه در مارکسیسم زد. او با ادعای "نوکردن" مارکسیسم و "تکامل" آن بنحوی که با مقتضیات زمان "انطباق" داشته باشد، "انتقاد" از مارکسیسم را آغاز نمود و گفت "تکامل و پرداخت بیشتر دکترین مارکسیستی باید با انتقاد به آن آغاز گردد." (۴) تا بتوان بر "تضادهای" و "شکاف های" تئوری فائق آمد. اما این "تکامل و پرداخت بیشتر دکترین مارکسیستی" و "انتقاد" به آن به چیز دیگری جز تحریف و نفی آن نینجامید. ماتریالیسم دیالکتیک ظاهراً پذیرفته شده اما به نام "تکامل" نظریه، جهش نفی گردید. یعنی در حالیکه تغییرات کمی و بیروسته و تدریجی پذیرفته شد، تغییرات کیفی و جهش وار انکار گردید. از همین جا است که پایه فلسفی و دیالکتیکی انقلاب اجتماعی ویران میگردد. دگرگونی اجتماعی از طریق انقلاب نفی میشود و تنهار فرم های تدریجی پذیرفته می شوند. در حیطه بسط ماتریالیسم دیالکتیک به پدیده های اجتماعی نیز ظاهراً ماتریالیسم تاریخی پذیرفته میشود، اما با این ادعا که نظرات مارکس در این حیطه بیش از حد "جبرگرایانه"، "مکانیکی"، مملو از "یک - جانبه نگری" و "مبالغه" هستند و گویا در حالیکه به نقش عامل اقتصادی اهمیت بیش از اندازه داده شده، به نقش عوامل دیگر نظیر عوامل ایدئولوژیک - سیاسی "بهای ناچیزی" داده شده است، "بنحوی اصلاح

میگردد و "تکامل" داده میشود که "التقاط گرائی" و "تئوری عوام - مل" جایگزین ماتریالیسم تاریخی میگردد. ادعا میشود که "بهر حال تنوع عوامل باقی می ماند و ابدا همیشه آسان نیست که مناسبات بین آنها را آنچنان بدقت آشکار ساخت که بتوان با قطعیت تعیین نمود که در موارد معین نیرومندترین نیروی محرکه را در کجا باید جستجو کرد." (۵) از همین جا است که هم ناگزیری سوسیالیسم از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار میشود و هم پایه ای فلسفی برای همزیستی و سازش طبقات متخاصم گذاشته میشود و همبستگی همه عناصر اجتماعی نیروی محرکه مترقی اجتماعی دانسته میشود.

در عرصه اقتصادی نیز گفته میشود که اشکال اساسی تئوریهای مارکس در این است که مسئله انطباق سرمایه داری را نادیده انگاشته است. تئوری تمرکز بنحوی که مارکس مطرح نمود، منجر به طرد تولید کوچک و متوسط توسط تولید بزرگ نشده، "صنعت بزرگ بطور مستمر صنایع کوچک و متوسط را نمی بلعد بلکه بالعکس رشد میدهد." طبقه متوسط روز بروز نقش بیشتری پیدا میکند و "تعداد افراد" طبقات دارا "هم بطور نسبی و هم مطلق افزایش می یابد" بحران ها با گذشت هر روز کمتر میشوند و پیشرفت انحصارات امکان ازمیان رفتن آنها را بیشتر می کند. لذا دیگر بحرانهای "شبه بحرانهای اولیه نامحتمل میگردد" و "هیچ دلیل میرمی وجود ندارد که نتیجه گیری کنیم یک بحران بدلیل صرفاً اقتصادی فرا خواهد رسید." (۶) ادعا میشود که "تئوری ارزش و اضافه ارزش نیز دیگر با واقعیات جامعه سرمایه داری انطباق ندارند. تئوری وخامت وضع طبقه کارگر به روشگی که مطرح گردد خواه مطلق یا نسبی بی اساس است، "تئوری ورشکستگی" صحت ندارد و غیره. سیستم اقتصادی سرمایه - داری هر چه بیشتر تکامل می یابد، قابلیت انعطاف بیشتری می یابد، مکانیسم های جدیدتری برای انطباق خود پیدا میکند و مداوماً تضادهای آن تخفیف می یابند.

تا اینجا چنین نتیجه میشود که سوسیالیسم محصول تکامل اقتصادی نظام سرمایه داری و تشدید تضادهای آن نیست. اما در عرصه سیاسی نیز کنسه تمام مباحث و تلاش برنشتین در این خلاصه میشد که "آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را مورد تجدینظر قرار دهد" و انقلاب سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کند. ادعا میشد که حق رای همگانی در جمهوری دمکراتیک به "ابزاری برای تغییر نمایندگان خلق از اربابان به خادمین واقعی" بدل شده است و با وجود دمکراسی که در آن "اراده اکثریت مردم" حاکم است دیگر نمی توان دولت را ارگان سیادت طبقاتی و ابزارستم و سرکوب طبقه حاکمه دانست. این یک "دولت دمکراتیک" است. بقول لنین برطبق این ادعا "تئوری مبارزه طبقاتی نیز که گویا بایک جامعه دقیقاً دمکراتیکی که برطبق اراده اکثریت اداره میشود، تطبیق نا پذیر است، زده شده است." (۷)

نتیجه گیریهای برنشتین از این همه تقدیس و ستایش پارلمانتاریسم و حق رای همگانی این بود که "حق رای همگانی آلترا تئوی برای یک انقلاب قهری است." "هر چه سازمانهای سیاسی ملت های جدید بیشتر دمکراتیزه میشوند، نیاز به انقلابهای سیاسی بزرگ کاهش می یابد." در چنین شرایطی "توسل به یک انقلاب از طریق قهر یک عبارت بی معنا" (۸) شده است. سوسیال دمکراسی باید با استفاده از "وسائل قانونی که متناسب تمدن اند"، "گذار از جامعه مدرن را به جامعه ای عالی تر بدون قهر تا مین کند." (۹) اصولاً باید مسئله انقلاب را بکنار بگذارد چرا که اکنون دیگر دمکراسی تا بدان حد بسط یافته که تکامل، بدون انقلاب به فرجام برسد. انقلاب نه فقط غیر ضروری و غیر طبیعی بلکه بکلی نامعقول است. او میگوید: "در حین یک انقلاب احساسات بر عقل تسلط می یابد" و حال آنکه "در قانونگذاری عقل بر احساسات مسلط است." "اگر احساس یک رهبر ناقص است، عقل یک نیروی محرکه آرام است." در پی رد انقلاب

برنشتینیسیم، لنینیسم هم "چیزی نیست مگر استبداد آسیائی در جامعه‌ای نوین" (۱۳)

همانگونه که از مجموعه این نظرات مشهود است، تلاش برنشتین و برنشتینیسیتها برای تجدید نظر همه جانبه در مارکسیسم با هدف نفی انقلاب اجتماعی پرولتاریائی، زیرپوشش "تکامل" مارکسیسم و مبارزه با دگماتیسم بود. مبارزه همه جانبه‌ای که در آن ایام از سوی مارکسیست‌ها علیه این نظرات سازمان داده شد، دقیقاً بخاطر این تجدید نظر همه جانبه و تحریف مارکسیسم از سوی رویزونیست‌ها بود، نه مخالفت با تکامل مارکسیسم و یا برخورد دگماتیکی با آن. چرا که مارکسیست‌ها نه با مارکسیسم بمشابه یک آئین جامد برخورد می‌کنند که گویا باید با آن بمشابه آیه‌های مقدس برخورد کرد و نه چیزی بکلی کامل و مصون از خطا. خود مارکس و انگلس مکرر علیه یک چنین برداشتی از نظراتشان هشدار دادند. بلکه بالعکس مارکسیست‌ها بر این اعتقادند که تئوریه‌های مارکسیستی کلی‌ترین و اساسی‌ترین روندها و قانونمندیهای تکامل اجتماعی را ارائه داده و این نظرات باید در پرتو پیشرفت‌های جامعه بشری و تکامل علوم مداوماً بسط و تکامل یابند. لنین که خود در زمره دشمنان آشتی‌ناپذیر رویزونیسم برنشتینی بود و بیرحمانه علیه این نوع اصطلاح "تکامل" مارکسیسم و "نوکردن" آن مبارزه میکرد، در همان حال خاطر نشان می‌ساخت که: "ما تئوری مارکس را بعنوان چیزی کامل شده و مصون از خطا در نظر نمی‌گیریم. بالعکس ما بر این اعتقادیم که این تئوری فقط سنگ بنای علمی را گذاشته است که سوسیالیست‌ها چنانچه بخواهند با زندگی همگام باشند باید آن را در تمام جهات تکامل ببخشند." (۱۴) این رهنمود را او در تمام دوران زندگی‌اش عمل‌بکار بست. بیهوده نبوده و نیست که مارکسیست‌ها، لنینیسم را بسط و تکامل خلاقانه در عصر امپریالیسم می‌دانند. اما منظره رویزونیست‌ها از "تکامل" مارکسیسم همانگونه که دیدیم چیز دیگری جز تهمی ساختن آن از جوهر انقلابی‌اش نبوده و نیست. بهر رو تا آنجا نیکه ممکن بود ما در اینجا بشکلی فشرده نظرات برنشتین را بعنوان پایه گذار رویزونیسم همه جانبه در مارکسیسم ذکر کردیم و بازم در مباحث بعدی به آنها باز خواهیم گشت، چرا که اولاً برغم اینکه سوسیال دمکراسی کنسرونی موضوعی بمراتب راست‌تر از خود برنشتین دارد، با این وجود آنها نظرات و مواضع برنشتین را که در اثر اوتحت عنوان "پیش شرطهای سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی" یا "سوسیالیسم تدریج‌گرا" انتشار یافته است، بعنوان "بیانیه کلاسیک سوسیالیسم دمکراتیک" معرفی میکنند و آنرا بنیان نظری خود میدانند. ثانیاً - "منتقدین" و رویزونیست‌های بعدی نیز برغم ادعاهایشان چیزی فراتر از برنشتین نگفته‌اند و در همه حال و برغم تنوع اشکالی که رویزونیسم بخود گرفته است، همه رویزونیست‌ها یک هدف را دنبال کرده‌اند: نفی انقلاب اجتماعی پرولتاریائی، و نشان دادن رفرفر اجتماعی به جای آن. لذا لاجرم به همان "جریان انتقادی" که نه شده‌ای پیوسته‌اند که برنشتین پرچمدار و پایه گذار آن بود. حتی جریان‌اتی که بظاهر کوشیده‌اند خود را بمشابه جریان‌ی مستقل از دوجریان اصلی جنبش کارگری یعنی جریان انقلابی مارکسیست - لنینیست و جریان اپورتونیستی سوسیال - دمکرات معرفی کنند، جز بمدت بسیار کوتاهی نتوانسته‌اند دوام آورند و بطور قطعی به جریان سوسیال - دمکراتیک برنشتینیست پیوسته‌اند. نمونه‌های گویا کائوتسکیسم و اوروکومونیسم هستند. کائوتسکیسم که بمشابه یک جریان سانتریست در مقطع کوتاهی در جنبش کارگری ظاهر گردید و تلاش نمود بعنوان اپورتونیسم پوشیده موجودیت مستقلی برای خود دست و پا کند، از آنجا نیکه بانفی انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا و موعظه گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم از طریق پارلمان‌های بورژوازی، در عمل انقلاب اجتماعی را نفی میکرد سرنوشت دیگری نداشت جز اینکه به رویزونیسم برنشتینی گردن بگذارد و به یک جریان خالص و آشکار سوسیال - دمکراتیک تبدیل

قهری است که برنشتین دیکتاتوری پرولتاریا را نیز مردود اعلام کرد. او با استناد به همان دمکراسی بورژوازی مطرح کرد که "آیا بهنگامیکه در همه جا نمایندگان سوسیال دمکراسی خود را عملاً در عرصه کار پارلمانی قرار داده‌اند نگهداری عبارت "دیکتاتوری پرولتاریا" هیچ معنایی دارد؟" و به آن پاسخ منفی میدهد و میگوید: "دیکتاتوری طبقات به یک تمدن پست ترتعلق دارد. بنا بر این تحت عنوان "تکامل" مارکسیسم، تجدید نظر و تحریف آن تا بدانجا میرسد که اصولاً مسئله مبارزه طبقاتی پرولتاریا نفی میگردد و بانفی دیکتاتوری پرولتاریا، مارکسیسم بطور کلی نفی میگردد. همانگونه که می‌بینیم، برنشتین نه فقط در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه سیاسی هم مسئله انطباق نظام سرمایه داری را مطرح میکنند. در این عرصه نیز گویا سرمایه داری پیوسته خود را با تحولات تطبیق میدهد. بنا بر این میگوید: "سازمان‌های لیبرال جامعه نوین دقیقاً به این علت از آنها (منظور سازمان‌های فئودالی است) متمایزاند که انعطاف پذیرند و قادر به تغییر و تکامل می‌باشند. لازم نیست که آنها را ویران کرد بلکه فقط باید تکامل بیشتری بیابند. برای این امر ما به تشکیلات و عمل مضممانه نیازمندیم، اما نه ضرورتاً به یک دیکتاتوری انقلابی" (۱۵)

نتیجه گیری برنشتین از این مباحث اقتصادی و سیاسی این است که انقلاب اجتماعی "بمنفع دمکراسی اجتماعی نیست" بلکه "موفقیت با دوام در یک پیشرفت پیوسته وجود دارد" که باید در صلح و صفای طبقاتی انجام بگیرد. جنبش سوسیالیستی باید خود را در فرمول‌بندی‌های برنامه‌اش "از باقیمانده عناصر تنخیل‌گرائی پاک کند." هدف نهائی را کنار بگذارد و غرق در وظایف روزمره شود. لذا برنشتین میگوید: "برای من جنبش همه چیز معنا میدهد و آنچه که معمولاً "هدف نهائی سوسیالیسم" نامیده شده است هیچ چیز". بدینسان آنچه که برای بورژوازی پذیرفتنی است، یعنی مسائل تاکتیکی و رد استراتژی بشکل فشرده و منجم آن ارائه میگردد. بورژوازی می‌خواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در چارچوب نظم موجود محدود کند، اپورتونیسم این مسئله را بشکل تئوریزه شده ارائه میدهد. پرولتاریا دیگر نباید در فکر انقلاب اجتماعی باشد بلکه باید به یکرشته رفرفرهای اقتصادی و سیاسی دلخوش کند. مطابق این نظریه طبقه کارگر باید مسئله کسب قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را کنار بگذارد و از طریق پارلمان با یکرشته رفرفرهای پی‌درپی در دولت، آنرا بیشتر دمکراتیزه کند و قدرت سرمایه را محدود کند. دیگر نیازی به الغاء مالکیت خصوصی بروسائل تولید و برقراری مالکیت اجتماعی هم نیست، چرا که بگفته سوسیال دمکرات‌ها "یک ظرفیت توتالیتر در یک اقتصاد کاملاً کلکتیویزه شده وجود دارد." (۱۱) در نهایت کافی است که سرمایه‌های بزرگ دولتی شوند، شوراها و شهرداری‌ها، دایره تولید شهرداری‌ها را بسط دهند، اتحادیه‌های کارگری سود سرمایه صنعتی را محدود نمایند و تعاونی‌ها سود سرمایه تجاری را. بدین طریق سوسیالیسم تدریجاً بدست خواهد آمد. در این راه باید با طبقات و اقشار غیر پرولتر نیز متحد شد، چرا که اکنون دیگر بجز یک قشر محدود، سوسیالیسم یک خواست همگانی است و بیگسان برای بخش‌های مختلف جامعه پذیرفتنی است. تحت یک چنین شرایطی دیگر طرح مسائلی نظیر اینکه "پرولتاریا میهن ندارند" نیز بی‌اساس است. بعلاوه از این دیدگاه سوسیال دمکراسی، دیگر نیازی به یک حزب انقلابی پرولتاریائی، حزب انقلاب اجتماعی نیست. بلکه به یک حزب دمکراتی اصلاح طلب نیاز است که نماینده منافع عموم بشریت و همه طبقات اجتماعی باشد. "احزاب سوسیالیستی جهان هر چند که اعضاء فعال آنها باید تا حدود زیادی از صفوف کارگران باشند، مع هذا باید خود را بمشابه نماینده منافع بشری، یا منافع تمام گروه‌های جامعه در نظر بگیرند. سوسیالیسم نباید در جستجوی برقراری یک جامعه پرولتری بجای جامعه بورژوازی باشد، بلکه می‌باید جامعه شهروندی همگانی باشد." (۱۲) و کلام آخر نیز اینکه از دیدگاه



شود. اکنون نیز در برابر دیدگان همگان، اوروکمونیسیم بهمان سرنوشت دچار میشود.

اوروکمونیسیتها نیم قرن پس از فروپاشی کائوتسکیسم، دقیقا پای جای پای کائوتسکی گذاشتند و تقریبا با همان مواضع دست به تجدید نظر در مارکسیسم - لنینیسم زدند. آنها نقطه ستیز خود را لنینیسم قرار دادند و با عزیمت از تئوری "بحران لنینیسم بعنوان مدل تئوری و عمل و دولت شوروی بعنوان مدل قدرت سازمان یافته" مدعی ارائه "یک راه حل سوم متمایز از تجربه احزاب سوسیال دمکراسی" و لنینیست شدند که گویا با "خصوصیات ملی"، "ویژگی های مشخصه" و "مطالبات مشترک جوامع پیشرفته که مبتنی بر نهادهای دمکراتیک پارلمانی هستند" انطباق داده شده است. برلینگوئر بعنوان سرکرده اوروکمونیسیتها ایستادگی در آن مقطع می گفت: "... خصوصیات ذاتی مشترکی برای احزاب اروپایی غربی پدید آمده است و واژه اوروکمونیسیم به این پدیده اشاره میکند." اوروکمونیسیتها حتی برای سرپوش گذاردن بر ماهیت اپورتونیستی و سوسیال دمکراتیک نظرات و مواضع خود، مدعی شدند که مسئله آنها نه تبدیل شدن به یکی از تنوعات حکومتی سیستم سرمایه داری بلکه دگرگونی آن است. کاریلو از رهبران اوروکمونیسیم اسپانیا مدعی است: "آنچه که معمولا اوروکمونیسیم نامیده میشود پیشنهادی برای تغییر شکل جامعه سرمایه داری است و نه اداره کردن آن. مسئله، پرداخت یک آلترناتیو سوسیالیستی برای سیستم سرمایه داری انحصاری دولتی است و نه ادغام شدن در آن و تبدیل گشتن به یکی از انواع حکومتی آن." او همچنین میگوید که "دستگاه دولتی بطور کلی بصورت ابزار طبقه حاکمه باقی می ماند." معذرت این راه سوم از همان آغاز به صراحت انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی نمود و به همان شیوه کائوتسکیستی به نفی مارکسیسم و انقلاب اجتماعی پرولتاری دست زد. اوروکمونیسیتها ادعا نمودند که در نتیجه تکامل نیروهای مولده و تجدید ساختار جامعه سرمایه داری "تغییراتی ذاتی" در نظام سرمایه داری بوقوع پیوسته است. در نتیجه این تحولات دولت متمرکز تغییر نموده، طبقات تغییر کرده اند و پرولتاریا هم دیگر پرولتاریای دوران مارکس نیست و با روشنفکران درهم آمیخته است. نتیجه گیری ای که از این تحلیل بعمل آمد این بود که امروز سوای یک قشر بسیار محدود، همه طبقات و اقشار به سوسیالیسم ذی علاقه اند. طبقه کارگر دیگر همان نقش گذشته خود را ندارد و علاوه بر این باید روش های دیگری برای قبضه قدرت سیاسی و حصول به سوسیالیسم اتخاذ نمود. اوروکمونیسیتها در مورد مسئله روش های دیگر قبضه قدرت سیاسی همان استدلال کهنه کائوتسکی و برنشتین را تکرار می کنند و می گویند: بخاطر نقشی که نهادهای دمکراتیک در جامعه سرمایه داری پیشرفته ایفا نمودند دیگران انقلاب سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا لازم نیست. شرایطی پدید آمده است که میتوان قدرت دولتی را تدریجا و از طریق یکرشته فرمها و همکاری نزدیک با طبقات دیگر قبضه نمود. اینان نیز همچون برنشتین و کائوتسکی برای این عقیده اند که هر بحران انقلابی که "دولت دمکراتیک" را بمخاطره افکند، منافع طبقه کارگر را بخاطر خواهد انداخت. آنچه بوضوح در این نظریه دیده میشود نفی انقلاب اجتماعی و جایگزین شدن قانون - گرائی پارلمانتاریستی و فرمیسم بورژوازی بجای سیاست انقلابی پرولتری برای قبضه قدرت بمنظور دگرگونی اساسی در جامعه سرمایه داری است. در اینجا مسئله نه واژگونی انقلابی نظام سرمایه داری بلکه تغییر شکل آن از طریق تحولات تدریجی است.

اوروکمونیسیتها عنوان می کنند که آنچه دارای اهمیت اساسی است بسط دمکراسی است. باید دمکراسی را در تمام سطوح آن بسط داد و بسا این بسط دمکراسی جامعه نیز دگرگون خواهد شد. ناپلی تانو یکی دیگر از تئوریسین های اوروکمونیسیم از دادن "محتوای هر چه جدیدتر و غنی تر به دمکراسی، مشارکت توده ای موثر در اداره زندگی اقتصادی، اجتماعی و

سیاسی"، "تغییر در شکل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، انجام تغییرات اساسی در مناسبات قدرت بین طبقات" و از "یک رشته تغییراتی که باید در ساختار و کارکرد ماشین دولتی صورت بگیرد" سخن بمیان می آورد و کاریلو هم معتقد است که اجزاء مختلف دولت را هم میتوان تغییر داد و همان پیروسه های دمکراتیزاسیونی را که باید در مورد تمام دیگر اجزاء سیستم اجتماعی بکار برد، در اینجا هم عملی ساخت. کاریلو میگوید: "در رابطه با سیستم سیاسی برقرار شده در اروپای غربی که بر نهادهای سیاسی نمایندگی مبتنی است - پارلمان، پلورالیسم سیاسی و فلسفی، تئوروی تفکیک قوا، عدم تمرکز، حقوق بشر و غیره - این سیستم در اساس معتبر است و با زهم با یک شالوده اقتصادی سوسیالیستی موثرتر خواهد بود." البته "این برداشت از دولت و مبارزه برای دمکراتیزه کردن آن مستلزم رد ایده دولت در شکل سنتی آن یعنی دولت کارگران و دهقانان" است. پس روشن میگردد که این بسط دمکراسی یکی از اجزاء همان ایده ایست که میگوید نظام سرمایه داری را نباید برانداخت بلکه باید آنرا تکامل داد. اوروکمونیسیم که می خواهد از طریق ابزارهای قانونی در چارچوب دمکراسی بورژوازی، هر چه بیشتر این دمکراسی را بسط دهد و گویا با بسط آن در همه سطوح به "تغییر شکل سوسیالیستی" جامعه سرمایه داری جامه عمل پوشد، همچون برنشتین و کائوتسکی مسئله حکومت های انتزاعی و همزیستی طبقات مختلف در حکومت را عنوان میکند. "تئ" سازش تاریخی" برلینگوئر بیان چیز دیگری جز این نبود.

کائوتسکی برای این اعتقاد بود که با حصول به یک حکومت دمکراتیک در آلمان، حزب سوسیال دمکرات دیگر نمی تواند نقش یک اپوزیسیون را ایفا نماید بلکه باید نقشی فعال در شکل دادن به سیاست های حکومت ایفا نماید. بدین منظور در آغاز باید با احزاب بورژوازی در حکومت های ائتلافی شرکت نماید و سپس هنگامیکه بقدر کافی نیرومند شد و اکثریت را در پارلمان بدست آورد خود رأسا حکومت را تشکیل دهد، تدریجا سوسیالیسم را معمول بدارد و بدین طریق به انقلاب سوسیالیستی تحقق بخشد. بنابراین از دیدگاه کائوتسکی در فاصله ای که "دولت دمکراتیک" تحت یک حکومت بورژوازی قرار دارد و زمانیکه تحت یک حکومت صرفا پرولتری قرار میگیرد یک دوره سیاسی انتقالی وجود خواهد داشت که حکومت در این دوران ائتلافی است. آنچه که اوروکمونیسیم هم میگوید چیزی جز این نیست. اینکه اساسا این دیدگاه اپورتونیستی است و بدون سرنوشتی قهرآمیز بورژوازی قبضه قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا نه "حکومت صرفا پرولتاریا" می ممکن است و نه میتوان حتی یک گام بسوی سوسیالیسم برداشت در اینجا فعلا مورد بحث مان نیست بلکه هدف صرفا نشان دادن این حقیقت است که در هر مقطعی که "منتقدین" مارکسیسم بفرصت اصلاح در آن و "نوآوری" افتادند، چیز دیگری جز همان نظرات و مواضع کهنه و شناخته شده سوسیال - دمکراسی ارائه نداده اند.

همانگونه که اوروکمونیسیم در روینای سیاسی تحول را از طریق همزیستی و سازش طبقات استثمارگر و استثمارشونده تصویر میکند، در عرصه اقتصادی نیز وضع بر همین منوال است. سوسیالیسم آنها نیز با لغاء مالکیت خصوصی بروسائل تولید و برقراری مالکیت اجتماعی و نفی مناسبات کالائی - پولی مشخص نمی گردد بلکه گویا تلفیقی از سرمایه داری و سوسیالیسم، "ادغام برنامه و بازار و" بخش عمومی" و "خصوصی" است.

بنابراین اوروکمونیسیم با نفی صریح انقلاب سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا، موعظه گذار به سوسیالیسم از طریق رفرم های تدریجی، وانکار ضرورت لغاء مالکیت خصوصی بروسائل تولید، انقلاب اجتماعی پرولتری را بطور کلی نفی میکند. در چنین شرایطی دیگر تعجب آور نیست وقتیکه می گویند "فرمول مارکسیسم - لنینیسم بیانگر تمام غنای تئوریک و ایدئولوژیک" اوروکمونیسیم نیست. باید بطور کلی آنرا کنار گذاشت و به

خط کشی شده گذار از مراحل تاریخی را مانند قوانین علوم تجربی امری ناگزیر بشمار می‌آورد. (۱۵) و گذشته از اینکه درک اپورتونیستی گذشته خود را به حساب مارکسیسم - لنینیسم می‌گذارند، بالاخره نتیجه می‌گیرند که "سوسیالیسم امری اجتناب ناپذیر و جبر تاریخی" نیست.

در عرصه اقتصاد نیز "نواندیشان" مباحث برنشتین را بشکلی دست و پا شکسته تکرار می‌کنند و می‌گویند "مارکس، انگلس و لنین هر سه در مورد توان سرمایه داری" دارای نظرات نادرستی بودند. آنها "در زمان خود قابلیت چشمگیر سرمایه داری در انطباق با شرایط جدید" را دست کم گرفتند. (۱۶) "بحرانهای سرمایه داری به خاطر قابلیت انعطاف خود نظام ازیکسو آن را لزوماً به سوی نابودی سوق نمی‌دهد و از سوی دیگر خود این بحرانها در موارد متعدد به عاملی برای رشد و گسترش سرمایه داری بدل می‌گردند." (۱۷) و در نتیجه تغییراتی که نظام سرمایه داری از سر گذرانده است "اقتشاریانی و طبقات متوسط و روشنفکر به نیروی اصلی تبدیل می‌شوند." (۱۸) عبارت دیگر نه فقط نظام سرمایه داری در پیرویه تحول خود، و مسائل انهدام خویش را در بطن خود نمی‌پروراند و تضادهای مداوماً تخفیف می‌یابند، بلکه طبقه کارگر هم دیگر نیروی اصلی جامعه نیست و این اقتشار و طبقات متوسط اند که به نیروی اصلی جامعه تبدیل شده‌اند.

در عرصه سیاسی نیز "نواندیشان" همان مباحث برنشتین را در مورد "جمهوری دموکراتیک" و "حق رای همگانی" تکرار می‌کنند. آنها می‌گویند "در شرایط گسترش حق رای همگانی" و در شرایطی که "رای یک سرمایه دار" برای کارگری است و "روز انتخابات یک فرد یک رای دارد" سخن گفتن از "دمکراسی طبقاتی و شبیه سازی آن با دمکراسی برده داران و سخنانی از این تبار خلاف حقیقت است." دمکراسی بورژوازی بکلی فراتر از این است و هر کس هم که از دمکراسی طبقاتی سخن بگوید خلاف حقیقت است. دولت هم دیگر نه ماشین سرکوب طبقاتی است و نه ابزاری در دست بورژوازی برای حراست از منافع طبقاتی خود. "تصور اینکه دولت ماشین سرکوب است و آن هم مانند ابزاری در دست بورژوازی برای سرکوب کارگران و توده‌ها، تصور جمهوری اسلامی و نظام شاهنشاهی است تا یک کشور دموکراتیک نظیر فرانسه و ایتالیا و سوئد و انگلستان" (۱۹) با این دمکراسی فراتر از این، دیگر نه انقلاب قهری ضروریست و نه دیکتاتوروری پرولتاریا. و این تنها درک لنین است که "جز اقدام قهرآمیز و سرنگونی راهی باقی نمی‌گذارد." "نواندیشان" معتقدند که همه این مسائل را باید کنار گذاشت چرا که نه فقط به علل اقتصادی بلکه همچنین به علل سیاسی "ماهیت اصلی" نظام سرمایه داری از بنیاد تغییر کرده است. "گسترش نسبی رفاه در سطح جامعه، رشد طبقات متوسط (بر خلاف آنچه که مارکس و لنین تصور می‌کردند) دمکراتیزه کردن حیوانات ساختار سیاسی جامعه مدرن از جمله عواملی بشمار می‌روند که سیمای سنتی جوامع سرمایه داری که در آثار کلاسیک ترسیم می‌شدند را بطور جدی و همه جانبه دگرگون سازد. ماهیت اصلی جامعه سرمایه داری را دچار تغییرات بنیادی کنند بی آنکه قادر باشند به بی‌عدالتی، نابرابری شانس در جامعه، فقر، انواع تبعیض و... پایان بخشند." (۲۰) پس دیگر نه میتوان سوسیالیسم را محصول ضروری تکامل نظام سرمایه داری دانست و نه طبقه کارگر رسالت این دگرگونی تاریخی را برعهده دارد، سوسیالیسم یک ایده اخلاقی است که همه طبقات و اقتشار جامعه بنا به وجدان عدالتخواهان خود باید برای آن تلاش کنند. "سوسیالیسم عصر ما، سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی سنتز خواست‌ها و تمایلات همه این اقتشار است." اکنون که دیگر نه سوسیالیسم یک ضرورت تاریخی است و نه پرولتاریا حامل دگرگونی تاریخی، بلکه همه طبقات و اقتشار باید در کمال همزیستی و صلح و صفا در همین جامعه‌ای که اکنون "ماهیت اصلی" آن "دچار تغییرات بنیادی" شده است، بسربرند و هر چه بیشتر برای آرمان

سوسیالیسم اکتفا نمود. بدین طریق احزاب سابقاً کمونیست اروپایی با پذیرش اوروکمونیسم دیگر نه حزب طرفداران انقلاب اجتماعی بلکه به حزب دمکراتهای اصلاح طلب تبدیل می‌گردند. آنها که زمانی زیر پوشش حمله به "استالینیسم" در حقیقت امر تئوری و پراتیک ساختار سوسیالیسم را مورد حمله قرار میدادند، اکنون با نفی لنینیسم تئوری و پراتیک انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا را مورد حمله قرار میدهند و بدین طریق در اساس همان مواضع سوسیالیسم - دمکراتها را می‌پذیرند. با این وجود آیا مسخره نیست جریان که در عمده ترین مسائل همان مواضع سوسیالیسم - دمکراسی را می‌پذیرد خود را بعنوان یک "راه سوم" معرفی کند و ادعای یک خط مستقل و جدید را داشته باشد؟ بدون تردید آنها بهمان اندازه میتوانند جریانی متمایز از سوسیالیسم - دمکراسی باشند که کاتوکسیسم در دوران خود ادعای یک جریان مستقل از دو جریان اصلی جنبش کارگری را داشت. اما همانگونه که کاتوکسیسم در برابر واقعیت‌های سرسخت درهم شکست، اوروکمونیسم نیز پیش از آنکه اساساً فرصت نماید تا خود را بعنوان یک جریان مستقل و آلترناتیو سوم معرفی کند، زوال یافته است. تناقضات نظری این جریان که در اساس محصول مصنوعی یک تلاش برای پوشیدن ماهیت اپورتونیستی این جریان بود، آنرا درهم شکست و برغم اینکه هنوز پاره‌هایی از آن ظاهراً باقی مانده‌اند اما در حقیقت زوال یافته است. اوروکمونیسم در مدتی بسیار کوتاه نفوذ خود را در سطحی گسترده در میان کارگران از دست داد. این نفوذ هم اکنون به حداقل ممکن رسیده است و همانگونه که تحولات اخیر در حزب اوروکمونیست ایتالیا نشان داد، آنها برای حل تناقضات خود مداوماً باید از اپورتونیسم پوشیده دست بردارند و راه دیگری جز تسلیم در برابر آلترناتیو سوسیالیسم - دمکراسی ندارند. این از منطبق مبارزه طبقاتی ناشی می‌گردد. همانگونه که تجربه نیز نشان داده است، در درون جنبش کارگری تنها دو جریان اصلی می‌توانند دوام آورند. مارکسیسم - لنینیسم است یعنی جریان طرفداران انقلاب اجتماعی پرولتاریائی که از یک ایدئولوژی منسجم علمی برخوردارند و از منافع طبقه کارگر دفاع میکنند و جریان طرفداران رفاه اجتماعی که همان سوسیالیسم - دمکراتها هستند و از منافع بورژوازی دفاع میکنند. هر جریان اپورتونیستی پوشیده، هر جریان سانسوریست و هر جریانی که از مارکسیسم - لنینیسم انحراف حاصل نموده و به سوسیالیسم - دمکراسی آغشته باشد قطعاً در این میان مضمحل خواهد شد.

در این میان "نواندیشان" موج اخیر، بویژه "نواندیشان" ایرانی حقیرتر از آنند که بتوانند چیزی "نو" متمایز از سوسیالیسم - دمکراسی کهنه ارائه دهند. کاری که تاکنون این جماعت در ایران انجام داده‌اند تکرار طوطی وار همان مواضع سوسیالیسم - دمکراتها تحت عنوان "نواندیشی" است. ما تاکنون موضع همه رویزونیست‌ها را از برنشتین تا با امروز در مورد لنینیسم دیده‌ایم، حال "نواندیشان" سوسیالیسم دمکرات موج جدید، اعلام میکنند که اساس نوآوری آنها در این است که ابطال "نوع معینی از درک و تلقی از مارکسیسم، نوعی مارکسیسم که ریشه‌های تئوریک آن عمدتاً در لنینیسم" قرار دارد را اعلام کرده‌اند. اما این فقط گام اول است. سپس گفته میشود که ریشه اصلی بحران در کشورهای سوسیالیستی را هم باید در نظرات بنیادگذاران سوسیالیسم علمی یعنی مارکس، انگلس و لنین جستجو کرد. و بعد هم برای نفی انقلاب اجتماعی و دگرگونیهای انقلابی کپی و ارهمان مباحث برنشتین معروف را تکرار می‌کنند و در یک کلام به همان نظریه برنشتینی انطباق، متوسل می‌گردند.

دیدیم که برنشتین برای یک تجدیدنظر سیستماتیک و همه جانبه در مارکسیسم از تحریف ماتریالیسم تاریخی و نشان دادن التقاط گرائی و تئوری عوامل بجای آن آغاز نمود. برنشتینیست‌های ایرانی هم درک ماتریالیستی تاریخ را "یک جانبه‌نگری" و تعیین کنندگی نهائی عامل اقتصادی را "اغراق" می‌نامند. و بر این اعتقادند که "ماتریالیسم تاریخی بگونه‌ای

پدید آمده است، چیز دیگری جز یک مشت سوسیال دمکرات کهنه اندیش نیستند. بهررو هرنامی که مرتدین سوسیال-دمکرات بر خود بگذارند، در این واقعیت که رویزیونیسم یکبار دیگر بصورت یک جریان وسیع و گسترده بروز نموده و همان سوسیال دمکراسی کهنه، مدروز شده است، تغییری نمی دهد و خود این واقعیت وظایفی سنگین را بردوش مارکسیست-لنینیستها قرار میدهد.

امروز در حالیکه موج ارتداد و خیانت به طبقه کارگر همه جا را فرا گرفته و مارکسیسم-لنینیسم بمثابه ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر در معرض حملات کین توزانه بورژوازی و عوامل آن قرار گرفته است، در شرایطی که جریان مدروز فرار از اردوی انقلاب پرولتاری بسوی ضدانقلاب بورژوازی و ایدئولوژی رفرمیستی آنست، مارکسیست-لنینیستها باید برغم تمام دشواری های که در لحظه کنونی با آن روبرو هستند، خلاف جریان موجود حرکت کنند، از منافع طبقه کارگر دفاع نمایند، این طبقه را با روح انقلابی مارکسیسم-لنینیسم آموزش دهند و سازمان-دهی نمایند و یکبار دیگر مبارزه همه جانبه ای را علیه سوسیال-دمکراسی سازمان دهند. در پیش گفتار این نوشته، ما بشکلی فشرده به اساسی ترین نظرات و مواضع این جریان اشاره کردیم، اکنون به بررسی این نظرات می پردازیم.

ادامه دارد.

بدالتخواهان مشترک خود تلاش کنند، دیگر عصرا نترنا سیونالیسم پرولتری و همبستگی طبقاتی کارگران هم بپایان رسیده است و این گفته مارکس که میگوید پرولتاریا میهن ندارد، پرت و پلا گوئی است، بالعکس "پرولتاریا هم مانند هر بخش از اهالی آن کشور وطن دارد و میهن پرست است" و مجموعه وابستگی ها و پیوندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پرولتاریای هر کشوری با "سایر طبقات و اقشار اجتماعی کشور خود بر مراتب عمیق تر، واقعی تر و ملموس تر" است تا پرولتاریای کشورهای دیگر. (۲۱)

آیا حقیقتا برای نمونه حتی یک مورد از آنچه که "نواندیشان" پیرو "سوسیالیسم دمکراتیک" مطرح می کنند، میتوان پیدا کرد که چیزی متمایز از ایده های سوسیال-دمکراتیک باشد؟ به هر موردی که آنها پرداخته اند نگاه کنیم می بینیم که دقیقا همان مسائل کهنه ای را که برنشستین، کائوتسکی و دیگر سوسیال-دمکراتها مطرح کرده اند، بنام "نواندیشی" تکرار می کنند، اما از آنجائیکه جریان سوسیال-دمکراسی، طی نزدیک به یکصد سال حتی بهنگامیکه در راس قدرت قرار گرفته، جزیک کارنامه سیاه و ننگین چیز دیگری ارائه نداده و رسواتراز آنستکه پیروان امروزی آنها جرات کنند بصراحت خود را سوسیال-دمکرات بنامند، لذا سعی میکنند خود را متمایز از آنها وانمود کنند. اما این تلاشی عبث است. جریانی که امروز تحت عنوان جریان "نواندیش" پیرو "سوسیالیسم دمکراتیک"

منابع:

=====

۱- مارکسیسم و رویزیونیسم - لنین	۸- سوسیالیسم تدریج گرا - برنشستین	۱۵- راه ارانی شماره ۲۱
۲- راه ارانی شماره ۱۹	۹- " " " "	۱۶- " " " "
۳- نشریه اکثریت شماره ۲۹۸	۱۰- " " " "	۱۷- " " " "
۴- سوسیالیسم تدریج گرا - برنشستین	۱۱- مقدمه سیدنی هوک بر سوسیالیسم تدریج گرا	۱۸- " " " "
۵- " " " "	۱۲- " " " "	۱۹- " " " "
۶- " " " "	۱۳- " " " "	۲۰- " " " "
۷- چه با یکدرد؟ - لنین	۱۴- برنامه ما - لنین	۲۱- راه ارانی شماره ۲۰

تروریسم جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم

مطلوب آن بکار گرفته است. اما علیرغم بکارگیری این شیوه ها، سرکوبها و کشتارها، توده ها همچنان به مبارزات خود علیه هیات حاکمه ادامه داده و میدهند و این جنا یا تنه تنها قاندر نیست مانع ساسی در پیشبرد مبارزات آنها ایجا دکند بلکه توده ها را مصمم تر و قاطع تر برای نبردنها می آما ده ترخوا هدا سخت. این درس تاریخ است که رژیمهای مرتجع و متکی بر سرنیزه و سرکوب هر قلمی که در جهت سرکوب گسترده تر مبارزات توده ها بر میدارند، بیشتر در سرا شیب سقوط قرار میگیرند. ما ضمن محکوم کردن تروریسم جمهوری اسلامی و تمام شیوه های که این رژیم برای سرکوب بکار میگیرد، بدون اینکه بخوا هم بر ما هیات ارتجاعی و بورژوازی سازمان مجاهدین سرپوش بگذاریم، از کلیه نیروهای انقلابی و زهمه توده ها و روشنفکران ترقیخواه جهان میخواهیم که صدای اعتراض خود را علیه تروریسم رژیم و علیه ستمی که بر مردم ما میسرود بلند کنند و با افشای جنا یا ت رژیم، سدی در مقابل تجاوزات آن بوجود آورند.

اعضا، فعالین و هواداران سازمان!

برنامه سازمان را در میان توده های مردم

تبلیغ و ترویج کنید

و در توزیع هر چه گسترده تر آن

بکوشید.

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

یادداشت‌های سیاسی



☆ آزادی گروه‌گانه‌ها، گامی دیگر در راه بهبود مناسبات با سرکرده امپریالیستها

جمهوری اسلامی که در انظار جهان نیسان بعنوان یک حکومت مذهبی و عمیقاً ارتجاعی و ضددمکراتیک شناخته شده و به انفرادی در آمده شده است، از دیرباز به امر برقراری مناسبات همه جانبه و دوستانه با دول امپریالیستی و یا گسترش و تحکیم این مناسبات توجه و افری مبذول داشته و از آن مهمترین این مناسبات تنیازحیاتی داشته است. از همین روستان رژیم در این راه تلاشهای زیادی بکار برده اند تا جمهوری اسلامی را از انزوای بین‌المللی خارج و نیازهای میرم و حیاتی آن را برآورده سازند. این تلاشها و نیازها به گسترش و تحکیم مناسبات با کشورهای امپریالیستی که بر وفق ساختار اقتصاد دو بسته و ما هیت طبقاتی طبقه حاکمه بوده است. ولذا با یستی یکا مریدیهی تلقی گردد. بموازات ادامه حکومت ستمگرانه و روبه افول جمهوری اسلامی و بویژه همپای تعمیق بحران اقتصادی افزایش یافته و روندی تعمیق یافته داشته است. بحران عمیق اقتصادی، ورشکستگی و اوضاع وخامت بار مالی که بیش از یازده سال بر فعالیت‌های اقتصادی رژیم سایه افکنده و هر روز عمیق تر و پر دامنه تر شده است، اکنون به چنان مرحله‌ای رسیده است که این نیاز و تمایل را صد چندان کرده است. دولست جمهوری اسلامی همواره سعی داشته است که از طریق معاملات و انعقاد قراردادهای اقتصادی و گسترش مناسبات خود با این کشورها، مشکلات و معضلات متعدد پیش پای خویش را مرتفع سازد. در این میان برقراری مناسبات رسمی با دولت آمریکا از جایگاه خاصی برخوردار بوده است و چنین مینماید که جمهوری اسلامی گسترش مناسبات خویش با دول امپریالیستی را بی آنکه این مناسبات به مناسبات همه جانبه با سرکرده امپریالیستها یعنی امپریالیسم آمریکا نیز تعمیم یافته و روابط دو جانبه کاملاً بهبود یافته باشد، کامل نمیبیند. چنین است که جمهوری اسلامی با

وجود داشتن مناسبات حسنه با اهم کشورهای امپریالیستی از قبیل آلمان غربی، ژاپن، ایتالیا، فرانسه، سوئد و غیره و به رغم شعارهای توخالی و بظا هر ضد امپریالیستی که از سوی یک جناح از هیات حاکمه طرح میشده و یا هنوز طرح میشود، همواره در فکر جلب "حسن نیت" دولت آمریکا بوده است. همه شواهد حاکی از آن است که علیرغم ظاهراً مناسبات و جار و جنجال‌های تبلیغاتی و عوامفریبانه، چنین تلاشهای از مدت‌ها قبل در عمق جاری بوده است و هر روز گام جدیدی در راه عادی سازی مناسبات با دولت آمریکا برداشته شده است و این مناسبات بیش از پیش بهبود و گسترش یافته است. آزادی چند گروهگان که توسط گروه‌های مذهبی لبنان و از جمله گروه‌های وابسته و یا طرفدار جمهوری اسلامی به گروهگان گرفته شده بودند خصوصاً آزادی دو گروهگان آمریکایی را با یستی در همین چهارچوب ارزیابی نمود. علی‌الکبر ولایتی در مصاحبه‌اش با تلویزیون فرانسه در این باره همچنین اظهار کرد که جمهوری اسلامی "از چندسال پیش تلاشهای زیادی را برای آزادی گروهگان - ها آغاز کرده است" و این تلاشها را ادامه خواهد داد. (نقل قولها همه جا از روزنامه کیهان ۴ الی ۱۲ اردیبهشت ۶۹ میباشند). اکنون اگر چه این کلیت جمهوری اسلامی است که به آزادی گروهگان نه‌ای آمریکا رضایت میدهد اما این اقدام را در اساس با یستی شمره تلاشها و ابتکار است جناحی که امروز فسنجانی در اس آن قرار دارد بحساب آورد. فسنجانی بمثابه فردی که از جانب امپریالیسم به واقع بینی اشترایافته است، نه تنها بارها این نیاز را برقراری را بطه و مناسبات حسنه با دولت آمریکا را به زبان‌های گوناگون مطرح ساخته است، بلکه همچنین گام‌های عملی و بسیار مشخصی نیز چه قبل از مرگ خمینی - ماجرای سفر مک فارلین به ایران - و چه پس از آن در این زمینه برداشته است. افراط نخواهد

بودا گر که گفته شود همواره بخش مهمی از مشغولیات فکری رئیس جمهور فسنجانی را چگونگی ایجاد رابطه مستقیم و عادی ساختن مناسبات با دولت آمریکا تشکیل میداده است. وی از همان نخستین روزهای که پست ریاست جمهوری را کسب نمود، برنامه آزادی گروهگان نه‌ای آمریکا را تدارک دید تا "حسن نیت" خویش را بیش از پیش ثابت کند و طرف مقابل را نیز به ابراز "حسن نیت" بیشتر بکشاند. وی ضمن اشاره به گروهگان، خطاب به دولت آمریکا اظهار داشت که چنانچه نسبت به جمهوری اسلامی "ما قلاته" برخورد شود و کمک خواهد کرد مناسبات مربوط به گروهگان نه‌ای آمریکا در لبنان حل شود. و امروز آزادی این گروهگان نه‌ای نشان میدهد که برخورد دولت آمریکا نیز بروفق نظر آقای فسنجانی بوده و مناسبات به نحوی که رضایت طرفین را تامین کند در حال حل و فصل است البته تلاشهای فسنجانی را نبایستی صرفاً در اظهارات او در مراجع عمومی و یا اقدامات آشکار و پنهان وی خلاصه کرد. او همچنین از طریق اعضا دولت و عناصر نزدیک به خود، بطور زیرکانه ای خط خویش را پیش برده و میبیرد تا کتیک‌ها را در پیش میگیرد که بتوانند اما ذهنیت‌ها را بسنجند و متدرجاً زمینه‌های لازم را فراهم ساخته و موانع احتمالی را برطرف نماید. مثلاً چندی پیش معاون وزیر امور خارجه (بشارتی) ضمن تعریف و تجلیل از رئیس جمهور آمریکا، دولت وی را "واقع بین" خواند و از او خواست که با گام‌های عملی "حسن نیت" خویش را نسبت به جمهوری اسلامی نشان دهد. کمی بعد از آن سران رژیم بر سر این که در ایجا در رابطه با آمریکا قدم اول را چه کسی - آمریکا یا ایران - بردارد به بحث با یکدیگر میپرداختند و لاریجانی در این زمینه اظهار داشت که اگر ایجا در رابطه با آمریکا مفید باشد "وظیفه شرعی" است که برای آن اقدام شود "چه قدم اول و چه قدم دوم باشد". و بالاخره امروز درست همزمان با آزادی گروهگان نه‌ای آمریکا در لبنان، یعنی زمانی که برای چندمین بار "قدم اول" را جمهوری اسلامی برداشته است، یکی از معاونین رئیس جمهور در مقاله‌ای با عنوان "مذاکره مستقیم" که در روزنامه اطلاعات ۶ اردیبهشت بجا پرسید آشکارا به طرفداری از مذاکره مستقیم با آمریکا برمیخیزد. در این مقاله از همان دریچه "واقع بینی" به معضلات و مشکلات جمهوری اسلامی اشاره میشود و برقراری رابطه همه جانبه با آمریکا از طریق "مذاکره مستقیم" با دولت آمریکا بعنوان راه حل این معضلات ارائه میشود. "معامله‌ای" که برای طرف ایران بسیار "سودمند" است. سودمند از این زاویه که دارائی‌های بلوکه شده آزاد میشود، نفوذ دولت آمریکا در شورای امنیت و نقش وی در حمایت از ایران در قبال قطعنامه ۵۹۸ صلح را

برای تماس با

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

نامه‌های خود را در آدرس‌های جداگانه برای دوستان و آشنا یا خود در خراج کشور ارسال و از آنها بخواید نامه‌ها یا پتان را به آدرس زیر پست کنند.

Post Fach 302921

1000 Berlin 30

West Germany

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI

490215483

Amro Bank

Amsterdam-HOLLAND